



علمت

لغام

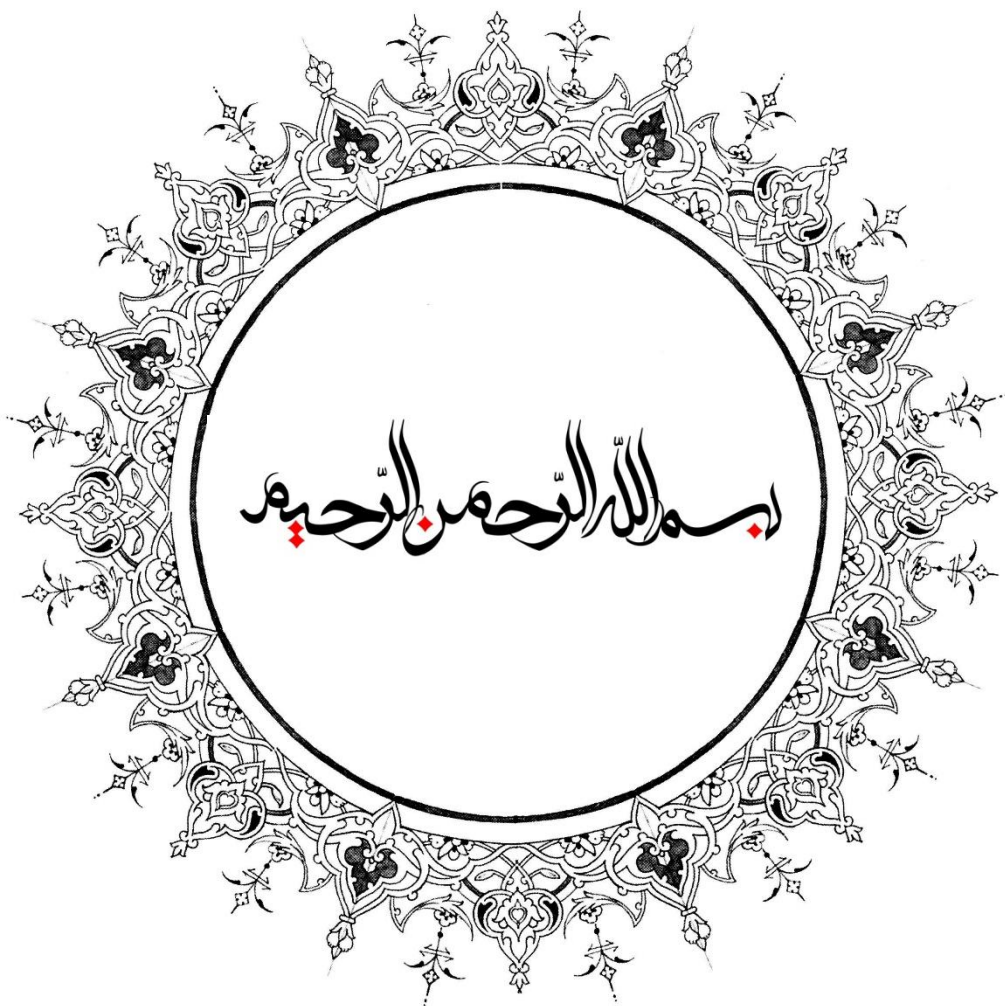
حسین

(علیه السلام)



مکتوب

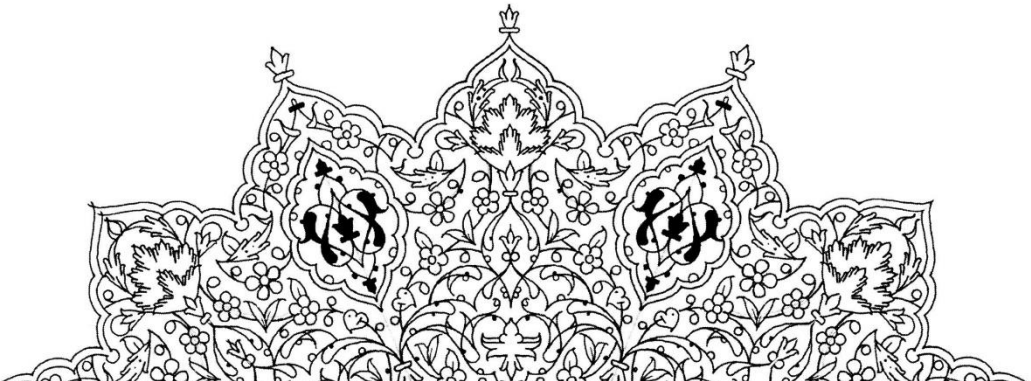
دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک



ملت امام حسین

گردآورنده:

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک



فهرست مطالب

- فصل اول: روش زندگی امت عاشورایی..... ۱۰
- امت عاشورایی و سیره حسینی ۱۱
- جود و کرم امام حسین علیه السلام ۱۱
- زخمی متفاوت... ۱۲
- امت عاشورایی و خطاب حسینی..... ۱۲
- خداوند، مراقب انسان ۱۲
- عبادت تجار، بندگان و آزادگان ۱۳
- پاداش زیارت قبر امام حسین علیه السلام ۱۳
- آخرین وصیت امام حسین علیه السلام ۱۴
- اهل بیت (علیه السلام)، اهل سرّ خدا ۱۴
- مرگ با سعادت ۱۴
- خدمت رسانی به دیگران ۱۵
- شهریار بنده نواز..... ۱۶
- مسلم بن عقیل هم رکاب حسین علیه السلام..... ۱۷
- بریر بن خضیر همدانی سید القراء اهل کوفه ۱۸
- زهیر بن قین؛ تولدی دیگر ۱۹
- امت عاشورایی و سیره امام سجاد علیه السلام ۲۱

- تواضع و مردم داری ۲۱
- بخششی به رنگ خدا ۲۱
- صبورانه های امام سجاد علیه السلام ۲۲
- صبر و گذشت ۲۴
- مناظره با برادرزاده ۲۴
- نکاتی از سیره ی حضرت در تربیت فرزندان ۲۶
- امت عاشورایی و خطاب امام سجاد علیه السلام ۲۷
- هفت مصیبت شام از زبان امام سجاد علیه السلام ۲۹
- کنترل معاشرت کودکان ۳۰
- امت عاشورایی و سیره زینبی ۳۱
- علم لدنی ۳۱
- مفسر قرآن ۳۲
- مقام رضای حضرت زینب (س) ۳۲
- ستارگان امت عاشورایی ۳۳
- آسایشگاه سرفقلی دارد! ۳۳
- شکر نعمت همسر؛ شهید عبدالله میثمی ۳۴
- شهید ابراهیم همت ۳۵
- احترام به نظر و خواسته بجای همسر؛ شهید حسین تاجیک ۳۵
- علی حاجبی ۳۶

- ۳۷ کمک و همکاری در کارهای خانه؛ یونس زنگی آبادی
- ۳۸ سردار شهید علی صیاد شیرازی
- ۳۹ شهید آیت الله دکتر بهشتی
- ۳۹ عشق و محبت به همسر؛ سردار شهید دکتر سید عبدالحمید قاضی میرسعید
- ۴۰ سردار شهید غلام رضا شریفی پناه
- ۴۰ ارتباط با فرزندان؛ سردار شهید علی صیاد شیرازی
- ۴۱ سردار شهید مهدی طیاری
- ۴۱ سردار شهید عبدالحسین برونی
- ۴۲ مهربانی پدرانه؛ سردار شهید محمدناصر ناصری
- ۴۳ سردار شهید محمدرضا شمس آبادی
- ۴۳ شهید کلاهدوز
- ۴۴ حق الناس؛ شهید چمران
- ۴۵ دفترچه سفید؛ شهید محمدرضا ایستان
- ۴۶ اموال عمومی
- ۴۶ نخستین زن شهیده خرمشهر
- ۴۷ شهید فوزیه شیر دل
- ۴۸ تا وقت توان
- ۴۹ فصل دوم: امت اربعینی
- ۵۰ اربعین حسینی

- ۵۰ جابر کیست؟
- ۵۲ جایگاه جابر در میان اهل بیت (ع) و رابطه او با امام سجاده (ع)
- ۵۴ فصل سوم: امت عاشورایی و سیره نبوی
- ۵۵ همسر داری
- ۵۵ آراستگی و نظافت
- ۵۶ مهربانی های پیامبر
- ۵۶ همدلی با خانواده
- ۵۷ وفادری به همسر
- ۵۸ ارزش احترام به مومن
- ۵۸ ترحم بر حیوانات
- ۵۸ ادب
- ۵۹ اویس قرنی و اطاعت مادر
- ۶۰ میانجیگری
- ۶۰ به قدر کفاف
- ۶۲ پاسخ دادن بدی با خوبی
- ۶۳ خشمگین نشدن
- ۶۳ سفارش به همسایه ها
- ۶۴ انفاق و بخشش
- ۶۴ کار و تلاش

فصل چهارم: امت عاشورایی و سیره حسنی ۶۶

علاقه شدید رسول الله صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام ۶۷

علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام ۶۷

جواب فحاشی با کرامت حسنی ۶۸

ادب طعام خوردن ۶۹

رسیدگی به امور مردم ۶۹

تقسیم اموال ۷۰

مهمان نوازی ۷۰

صلح با معاویه چرا؟ ۷۲

امام حسن علیه السلام و نماز ۷۴

شیعه حقیقی ۷۵

دنیا زندان مؤمن بهشت کافر ۷۵

حیا از موجودات آب ۷۶

فصل پنجم: امت عاشورایی و سیره رضوی ۷۸

امت عاشورایی و خطاب رضوی ۷۹

درخواست کردن از امام ۷۹

عملی که امام را ناراحت کرد ۸۰

دعای امام رضا علیه السلام در قنوت نماز ۸۰

پیام امام رضا علیه السلام ۸۱

- ۸۲.....تلاش برای روزی.....
- ۸۲.....مانند رسول خدا (ص).....
- ۸۴.....پیوست.....
- ۸۹.....فهرست منابع.....

اهداء

این پژوهش تقدیم می شود به روح ملکوتی شهید گمنام دانشگاه اراک؛ او که با حضورش دانشگاه ما را روح بخشیده؛ اهداء می کنیم به روح شهید بابایی که موجب آبرو و عزت دانشگاه ما شده و در نهایت اهداء می کنیم به روح پاک شهید والامقام سردار حاج قاسم سلیمانی؛ او که یادآور شد که ما ملت امام حسینیم. امیدوارم رهرو راه شهدا بوده و در راه ولایت بمانیم تا شهادت.

مقدمه

قیام امام حسین (علیه السلام) رشته تسبیحی است که هر سال شیعیان و محبان آن حضرت را در سراسر عالم گرد هم می آورد و هر ساله با آغاز ایام محرم چنان شور و ماتمی در عالم بر پا می شود که هر نفس خفته ای را بیدار کرده و حرارتی به جان انسان می دهد که تا هیچ زمانی سرد نخواهد شد؛ آنچنان که حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) فرمودند: **إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا** در قلوب مؤمنین حرارتی برای حسین است که هیچ وقت سرد نمی شود.^۱ حرارتی از جنس عشق، از جنس شور، از جنس ایمان. و این حرارت عشق حسین (علیه السلام) است که قلب ایستاده از نفس آدمی را جانی دوباره می دهد و زنگار حب دنیا را از جان می زداید تا با نفسی زکیه؛ چشمی بصیر نسبت به حقایق پیدا کنیم و درس زندگی ازین مکتب بزرگ بگیریم. مکتبی که در آن امام حسین (علیه السلام) و یاران بزرگوارشان؛ در راه خدا و در راه آزادی و شرف و فضیلت، همه چیز خود را فدا کردند و این معانی و شهادت ها و مظلومیت ها را برای همیشه در ذهن و قلب ما به جای گذاشتند. محرم امسال با وجود ویروس منحوس کرونا رنگ دیگری به خود گرفت و شور عشاق حسینی به اشکال مختلفی جلوه گر شد؛ این شرایط سببی گشت تا نام مولا را به نحوی متفاوت از سال های پیش یاد کنیم و در اولین سال درگذشت سردار عزیز حاج قاسم سلیمانی، موکبی مجازی با نام ایشان به راه اندازیم که با عزای حسینی آغاز و با ماتم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و شاه خراسان حضرت علی بن موسی الرضا المرتضی (علیه السلام) به پایان رسد. این مجموعه شامل محتوای برخی از آثاری است که در موکب شهید سلیمانی در

۱- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ ق.ج ۱۰؛ ص ۳۱۸

شش دهه محرم و صفر منتشر گردید. دهه اولی که از سیره و زندگی سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین سرچشمه گرفته و تنها ذره ای از آن را بیان می کند؛ دهه دومی که به سیره احیاگر عاشورا و پیام رسان کربلا حضرت سیدالساجدین امام زین العابدین (علیه السلام) می پردازد و در این میان بی شک نمی شود از کنار نام و یاد پرچم دار کربلا حضرت زینب (سلام الله علیها) به سادگی گذشت و لذا در دهه سوم از مظلومیت دختر قهرمان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) یاد شده است. اتمام دهه سوم مصادف گشت با هفته دفاع مقدس؛ که یادآور ۸ سال جهاد مردانی که یاوران عاشورایی خمینی کبیر بودند. حق این است که یاد و نام و راه آنان تا ابد زنده بماند و بدین سبب دهه چهارم رنگ بوی آنان را گرفت. در پنجمین دهه عطر اربعین حسینی مشام عاشقان را پر کرد؛ هر چند ویروس کرونا داغ شرکت در این آئین را بر دل رهروان این مسیر نهاد اما؛ باعث فراموشی آن نشد. هنوز داغ جا ماندن از اربعین در دل‌های تفتیده بود که غم انگیزترین روزهای ماه صفر از راه رسید؛ مصیبت جانسوز رحمت للعالمین و فرزندان عزیزش. دهه آخر به مرور نکته های درخشانی از سیره و گفتار پیامبر اکرم و امام مجتبی و امام رضا (سلام الله علیهم) پرداخته شد و سرانجام موکب برنامه دوماهه خود را با یاد امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خاتمه داد.

در پایان از تمامی دوستان، دانشجویان، مبلغین گرامی که در پیمودن این راه با ما همراه شدند تشکر نموده و توفیق الهی را برای همه عزیزان خواستاریم.

مهدی مهدوی اطهر

مسئول نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری مدظله العالی در دانشگاه اراک



امت عاشورایی و سیره حسینی

جود و کرم امام حسین علیه السلام

وَقَدِمَ أَعْرَابِي الْمَدِينَةَ فَسَأَلَ عَنْ أَكْرَمِ النَّاسِ بِهَا فُدِلَ عَلَى الْحُسَيْنِ ع فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَوَجَدَهُ مُصَلِّياً فَوَقَّفَ بِإِزَائِهِ وَ أَنْشَأَ... قَالَ فَسَلَّمَ الْحُسَيْنُ ع وَ قَالَ يَا قَتْبِرُ هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ مِنْ مَالِ الْحِجَازِ قَالَ نَعَمْ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِينَارٍ فَقَالَ هَاتِيهَا قَدْ جَاءَ مِنْهُ هُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَّا ثُمَّ نَزَعَ بُرْدِيَهُ وَ لَفَّ الدَّنَانِيرَ فِيهِمَا وَ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ سَقِّ الثَّوْبِ حَيَاءً مِنَ الْأَعْرَابِيِّ وَ أَنْشَأَ قَالَ فَأَخَذَهَا الْأَعْرَابِيُّ وَ بَكَى فَقَالَ لَهُ لَعَلَّكَ اسْتَقَلَلْتَ مَا أَعْطَيْتَكَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ كَيْفَ يَأْكُلُ الثَّرَابُ جُودَكَ^۱

حسین بن علی علیه السلام در بخشش زبان زد مردم روزگار بود. نقل می کنند روزی مرد صحرانشین مستمندی وارد مدینه شد و از مردم سراغ بخشنده ترین فرد را گرفت. همه مردم حسین بن علی علیه السلام را به او معرفی کردند. وقتی در مسجد به خدمت آن حضرت رسید و نیازمندی خود را با خواندن چند بیت شعر بیان کرد، امام حسین علیه السلام او را به خانه آورد و به قنبر فرمود: هر مقدار پول در خانه داریم حاضر کن. قنبر چهارهزار دینار به خدمت آن حضرت آورد و گفت: این تمامی پولی است که در اختیار داریم. امام حسین علیه السلام همه آن چهارهزار دینار را از پشت در به آن مرد بادیه نشین داد. منظور حضرت از این برخورد آن بود که چشم آن مرد به چشم او نیفتد که مبادا خجالت زده شود. مرد اعرابی وقتی پول ها را گرفت، در حالی که گریه می کرد چنین گفت: مگر پول کمی به من

^۱ - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۶۶

بخشیدنی که از پشت در آن را به من می دهی؟ در عجبم که چگونه این دست های
بخشنده و پربرکت روزی زیر خاک خواهد رفت.

زخمی_ متفاوت ...

شُعَيْبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْخَزَاعِيُّ قَالَ وَجِدَ عَلَى ظَهْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَوْمَ الطُّفِّ أَثْرَ فَسَأَلُوا
زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ هَذَا مِمَّا كَانَ يَنْقُلُ الْجِرَابُ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَرَامِلِ وَ
الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ^۱

شعیب بن عبدالرحمن خزاعی گوید: بعد از عاشورا، مردان قبیله بنی-اسد، هنگامی که
خواستند پیکر مطهر امام حسین(ع) را دفن کنند، بر دوش آن حضرت، اثر زخمی کهنه
یافتند که کاملاً از جراحتهای جنگی متفاوت بود و هیچ شباهتی به زخمهای روز عاشورا
نداشت. وقتی از امام سجاد(ع) در این مورد سؤال کردند آن حضرت در پاسخ فرمود: این
زخم بر اثر حمل کیسه های غذا و به دوش کشیدن 'هیزم' به خانه های بی سرپرست و
یتیمان است.

امت عاشورایی و خطاب حسینی

خداوند، مراقب انسان

«عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً»^۲.

^۱ - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۴؛ ص ۶۶

^۲ - بحار الانوار، ج ۹۵ ص ۲۲۶ ح ۳

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «چشمی که تو را مراقب خویش نداند، کور است».

عبادت تجار، بندگان و آزادگان

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»^۱.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «گروهی خدا را از روی میل به بهشت عبادت می‌کنند، که این عبادت تجارت‌کنندگان است و گروهی خدا را از ترس دوزخ می‌پرستند و این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را به سبب شایستگی می‌پرستند، و این عبادت آزادگان است که برترین عبادت است».

پاداش زیارت قبر امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام:

«أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ قُتِلْتُ مَكْرُوبًا وَحَقِيقٌ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ إِلَّا أَرَدْتَهُ وَأَقْلِبُهُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا»^۲ من کشته اشک دیدگانم، با دلی آکنده از غم کشته شدم و سزاوار است که هر اندوهگینی به زیارت من می‌آید، خدا او را شادمان به خانواده‌اش بازگرداند.

^۱ - تحف العقول ؛ النص ؛ ص ۲۴۶

^۲ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ؛ النص ؛ ص ۹۸

آخرین وصیت امام حسین علیه السلام

امام باقر(ع) فرمود: چون هنگام وفات پدرم رسید، من را به سینه خود چسبانده و فرمود: تو را وصیت می کنم به آنچه پدرم حسین بن علی(ع) در هنگام وفات من را به آن وصیت کرد. از جمله اینکه فرمود: سخت بپرهیز از ظلم و ستم به کسی که در برابر تو یار و یاورى جز خدای یکتا ندارد^۱.

اهل بیت(علیه السلام)، اهل سرّ خدا

امام حسین علیه السلام می فرماید:

«نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بَيَانُ مَا فِيهِ وَ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَنَا لِأَنَّ أَهْلَ سِرِّ اللَّهِ^۲».

«ما کسانی هستیم که علم قرآن، و بیان آنچه در آن است، نزد ماست، و آنچه در نزد ماست نزد هیچ يك از آفریدگان خدا نیست، زیرا ما محرم راز خداییم.»

مرگ با سعادت

امام حسین(ع): «فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا^۳» همانا من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و عار نمی دانم.

^۱ - کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۳۱

^۲ - بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۱۸۴ ح ۱۱

^۳ - تحف العقول، النص، ص: ۲۴۵

خدمت رسانی به دیگران

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمَلُّوا النَّعْمَ فَتَتَحَوَّلَ إِلَى غَيْرِكُمْ^۱

همانا حوایج مردم از نعمت های خداوند بر شماست بنا بر این از نعمت های الهی خسته نشوید که خداوند انرا از شما {سلب نموده} و به سوی دیگران بر می گرداند.

قال عليه السلام:

فَمَنْ تَعَجَّلَ لِأَخِيهِ خَيْرًا وَجَدَهُ إِذَا قَدِمَ عَلَيْهِ غَدًا وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالصَّنِيعَةِ إِلَى أَخِيهِ كَافَأَهُ بِهَا فِي وَقْتِ حَاجَتِهِ وَ صَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ وَ مَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ فَوَجَّحَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۲

پس هر که تعجیل نماید از برای برادر خود باحسان بیابد البته عوض آن احسان را ناگهان، و هر که از برای خدای تعالی نیکی کرد با برادر دینی خود حق تعالی در وقت حاجت عوض آن نیکی بوی میرساند زیاده از آن، و بلیه دنیا از او میگردداند، و هر که رفع کند غمی و بلائی از مؤمنی حق تعالی غم و الم دنیا و آخرت او را بفرح و سرور مبدل گرداند، و هر که احسان کند از خدای تعالی احسان یابد، «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۳» ((

^۱ - أعلام الدين في صفات المؤمنين ؛ ؛ ص ۲۹۸

^۲ - كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۰

^۳ - بقره / ۱۹۵

شهریار بنده نواز

حضرت امام حسین - علیه السلام - با عده‌ای از یاران به باغی که اطراف مدینه بود و متعلق به حضرت بود وارد شدند. نگهبان و باغبان باغ غلامی به نام صاف بود. وقتی داخل باغ گردیدند حضرت امام حسین - علیه السلام - مشاهده فرمود که غلام به خوردن نان مشغول است. امام - علیه السلام - پشت یک درخت پنهان شد و رفتار غلام را زیر نظر گرفت، غلام یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه به سگی که کنارش بود می داد. امام - علیه السلام - از عمل غلام شگفت زده شده بود. همین که غلام دست از غذا کشید گفت: «حمد خدای دو جهان را، خداوندا مرا ببخش، مولایم را مسمول غفرانت قرار بده و برکت را بر او نازل فرما همان طور که بر پدر و مادرش نازل کردی. امام حسین - علیه السلام - از جا برخاست و خود را به غلام رساند و او را صدا زد. غلام از جا برخاست و گفت: «ای آقای من و آقای همه مؤمنین ببخشید من شما را ندیدم.» امام - علیه السلام - فرمود: «ای صافی تو مرا حلال کن که بدون اجازات به باغ تو داخل شدم.» غلام گفت: «شما با فضل و بزرگواریتان چنین می فرمایید.» امام - علیه السلام - فرمود: «دیدم که لقمه‌هایت را دو نیم می کردی نصف خود می خوردی و نصف به سگ می دادی این کار تو چه معنی داشت؟» غلام گفت: «این سگ در هنگام خوردن به من نگاه می کرد بنابراین حیا کردم که او را غذا ندهم. این سگ نگهبان باغ توست من هم غلام تو هر دو با هم از رزق و کرم تو می خوریم.»

^۱ - کشف الغمة / ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۵

امام علیه السلام به گریه افتاد و فرمود: «تو را در راه خدا آزاد کردم و از صمیم قلب هزار دینار به تو بخشیدم.» غلام گفت: «اگر مرا آزاد کنی از در خانه ات نخواهم رفت و همچنان خدمتگذار تو خواهم بود.» امام فرمود: «سزاوار است مرد آنچه می گوید به آن عمل کند، هنگامی که وارد باغ شدم به تو گفتم بدون اذن تو به باغ تو قدم گذاشتم پس قول و عمل من باید یکی باشد یعنی باغ متعلق به توست فقط با این شرط که این اصحاب من که مشاهده می کنی اجازه داشته باشند گاهی از میوه های آن استفاده کنند و تو آنها را به خاطر من کرامت کن تا خداوند در روز قیامت به تو کرم نماید. خداوند این حسن خلق و ادب تو را مبارک گرداند.» غلام گفت: «حال که باغ خویش را به من بخشیدی من هم استفاده ی از آن را برای اصحاب و شیعیان رایگان قرار دادم.»^۱

مسلم بن عقیل هم رکاب حسین علیه السلام

مسلم بن عقیل، این قهرمان نستوه و مبارز با ایمان را که قلبی مالامال از عشق حسین بن علی (علیه السلام) داشت، نزد ابن زیاد بردند. آن بزرگوار بیش از آن که به فکر خود باشد، در اندیشه مولای خویش و خاندان امام حسین (ع) بود که در پی نامه اش از مکه به سمت کوفه حرکت کرده اند؛ کوفه ای که دگرگون شده و هواداران و بیعت کنندگان، پیمان شکسته و به خانه ها خزیده اند و اکنون مسلم، پیش آهنگ این نهضت، مجروح و دست بسته در اختیار والی خون آشامی همچون ابن زیاد گرفتار است.

^۱ - احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۱۱، ص: ۴۴۷

با تیغ جور، گردن مسلم بن عقیل را زدند و سر پرشورش را از پیکر جدا کردند و بدن مقدس او را از آن بالا به زیر افکندند. شهادت او در روز عرفه، نهم ذی الحجه سال شصت هجری بود. زمانی خیر شهادت مسلم بن عقیل به سید الشهدا (علیه السلام) رسید که وی از مکه بیرون آمده و در راه کوفه بود. آن حضرت طی سخنانی و از جمله درباره مسلم بن عقیل، این شهید سرافراز، چنین فرمود: «خدا مسلم را رحمت کند، او به رحمت و رضوان خدا شتافت و تکلیفش را ادا کرد و آن چه بر دوش ماست، باقی مانده است.»^۱

بریر بن خضیر همدانی؛ سیدالقراء اهل کوفه

در یمن به دنیا آمد و در سفر تاریخی امیرالمومنین در سال ۱۰ (ه.ق) به یمن جهت ترویج اسلام و تشیع اسلام آورد. با تاسیس کوفه و اسکان قبیله همدان در آن شهر، بریر به آموزش و معارف قرآن علاقه مند شد و پس از مدتی ضمن آن که از قراء کوفه شد معلم قرآن در قبیله خود هم گردید. البته انس او با قرآن فقط برای حفظ و تلاوت آن نبود بلکه او جمع بین تقلین کرده بود و قرآن را با معرفت و محبت اهل بیت جمع نموده بود. به گونه‌ای که زمانی که معاویه در اوج خلافت اش نقل حدیث در فضیلت اهل بیت و امیرالمومنین را به شدت ممنوع کرده بود او در محله‌های گوناگون قبیله همدان به معرفی امام علیه و گمراهی معاویه برای جوانان بنی همدان می‌پرداخت پس از این که سید الشهداء از مدینه به مکه هجرت کرد و خبرش به کوفه رسید او به جای نامه نگاری با امام چون امیدی به کوفه و کوفیان نداشت خیلی زود از کوفه رهسپار مکه شد و در آن جا به امام پیوست و سرانجام

^۱ - شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۶۲/

همراه امام به کربلا آمد پس از بسته شدن آب در کربلا از امام اجازه گرفت تا با کوفیان مواجه کند و حضرت اجازه داد ولی اثری بر کوفیان نداشت. در شب عاشورا وقتی امام به اصحاب اجازه رفتن داد او برخاست و گفت آرزومندم در پیشگاه شما به شهادت برسیم تا در روز قیامت جدّت شفیع ما باشد و در نیمه‌های شب عاشورا چون امام و یارانش به عبادت مشغول شدند، امام مشغول تلاوت قرآن بود که برخی از گشتی‌های کوفی صوت تلاوت امام را شنیدند و به امام هتاکی کردند و بریر آن‌ها را شناخت و سعی کرد با سخن گفتن آن‌ها را موعظه کند ولی آن‌ها با تمسخر پاسخ‌اش را داده و از او فاصله گرفتند. روز عاشورا برخی از شاگردانش که سال‌ها قبل سعی در هدایت آن‌ها به تشیع داشت ولی آن‌ها نپذیرفته و جذب سکه‌های امویان شده بودند به مصاف او آمدند و ابتدا به مباحله و لعن همدیگر پرداختند و آن‌گاه بریر عازم رزم آن‌ها شد، پس بریر سرکرده آن‌ها را کشت و با بقیه درگیر شد، در هنگامه نبرد یکی از قرآن آموزهایش به نام کعب بن جابر ازدی از پشت با نیزه به شدت او را مجروح کرده و آن‌گاه او را به شهادت رساند. شهادت بریر به عنوان سید القراء همدان بر برخی کوفیان (حتی خواهر کعب قاتل او) بسیار گران آمد.^۱

زهیر بن قین، تولدی دیگر

او از جوانان مسلمانی بود که جوانی آن‌ها به فتوحات گذشت و پس از آن دوران ساکن کوفه شده بود. از خاطرات خوش او در آن دوران فتوحات همراهی با سلمان فارسی بود که از او نکات و حکایتی را از پیامبر درباره کربلا شنیده بود ولی پس از قتل عثمان نسبت به

^۱ - ره توشه محرم ۱۴۳۱ ه. ق، «شخصیت‌های عاشورایی» ص ۲۷،

تحولات جامعه دچار حیرت گردیده و از تحولات سیاسی اجتماعی کناره می گیرد تا آن گاه که می شنود سید الشهداء به قصد قیام بر علیه یزید در راه کوفه است. او که وی داند باقی ماندش در کوفه به ناچار همراهی با یکی از دو طرف را به همراه دارد به قصد دوری از حوادث آینده از کوفه بیرون می آید و قصد حج را می نماید ولی اتفاقاً با کاروان امام روبرو می شود در ابتدا به دیدار امام نمی رود و تلاش دارد از امام دوری بگزیند ولی دعوتنامه امام و سخنان شماتت آمیز همسرش او را ناچار به پذیرش دیدار با امام می کند.

یک دیدار کوتاه که یادآور برخی خاطرات جوانی اش در رکاب سلمان در جنگ های آذربایجان است در حدود ۳۰ سال قبل برای او از کربلا گفته است، باعث تحول زهیر می گردد. ولی او برای پیوستن به حضرت مانعی دارد و آن تعلق اش به همسرش است. پس همسر را با رضایتی که از او می گیرد به همراهیان خود سپرده و به کوفه باز می گرداند و خود ملازم رکاب حضرت می گردد و از آن لحظه یکی از استوانه های لشکر حضرت می گردد. او در ماجرای آب آوردن شب تاسوعا و یا خطبه خوانی ها و اتمام حجت بر علیه کوفیان حضوری فعال دارد. در شب عاشورا وقتی امام اجازه رفتن می دهد پاسخ زهیر چنین است: اگر کشته شوم و خاکسترم به باد داده شود سپس زنده شوم و دوباره چنین کشته شوم تا هزار بار اما شما در امان بمانی هر آینه این را به جان می پذیرم.

روز عاشورا او فرمانده جناح راست لشکر حضرت می گردد و روبروی او با لشکریانش قرار می گیرند بدین جهت او روز عاشورا مصافی سخت را رهبری می کند و حتی در میانه جنگ وقتی که شمر با برخی سربازانش از پشت به خیام امام نفوذ می کند او با ۱۰ نفر از یارانش به آن ها هجوم برده و با کشتن و زخمی کردن برخی همراهان شمر آن ها را متواری

می سازد. نبرد و مقاومت او تا ظهر ادامه می یابد و این توفیق را می یابد که پس از شهادت حبیب و حرّ، نماز را با امام بگذارد و آن گاه به رزمگاه برود و یکی از شدیدترین هجومها را به کوفیان بنماید تا به شهادت برسد^۱.

امت عاشورایی و سیره امام سجادعلیه السلام

تواضع و مردم داری

در کافی است حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت علی بن الحسین بر چند نفر جذامی گذشت مولا سوار بر الاغ بود آنها مشغول غذا خوردن بودند امام را بخوردن غذا دعوت کردند فرمود اگر من روزه نداشتم میخوردم وقتی بمنزل رسید دستور داد غذا تهیه کنند و در تهیه غذا هر چه میتوانند از خرج مضایقه نکنند آنها را بمنزل دعوت کرد و با ایشان غذا خورد. ابو حمزه ثمالی گفت خدمت زین العابدین سخن از گرانی نرخها شد فرمود مرا کاری نیست رزق بر خداست گران شود یا ارزان گردد^۲.

بخششی به رنگ خدا

حضرت صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیه السلام از وقتی ماه رمضان شروع میشود هیچ يك از غلام و کنیزانش را نمیزد، هر کدام خطائی میکردند پیش خود یادداشت مینمود فلان غلام یا فلان کنیز چنان کاری در فلان روز انجام داد دیگر او را کیفر نمی نمود این خطاها جمع میشود تا شب آخر ماه رمضان. همه را جمع میکرد آن یادداشت

^۱ - ره توشه محرم ۱۴۳۱ ه.ق، «شخصیت های عاشورایی» ص، ۴۴

^۲ - زندگانی امام سجاد(ع) و امام محمد باقر(ع)، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۴۲

را می آورد یکی یکی از آنها اقرار میگرفت که در فلان روز چنین کردی ترا تادیب نکردم همه اقرار میکردند آنگاه در وسط ایشان میایستاد و میفرمود همه با صدای بلند بگویند، ای علی بن الحسین خدا نیز تمام کردار ترا ثبت نموده همان طوری که شما اعمال ما را یادداشت کردی در نزد او نوشته ایست سراسر واقعیت که از کوچک و بزرگ اعمالت فروگذاری نکرده تمام کردار خود را در آن مییابی چنانچه ما نیز یافتیم ای علی بن الحسین یاد آور خواری خود را در پیشگاه پروردگار دادگر خدائی که باندازه سنگینی خردلی ستم روا نمیدارد روز قیامت برای حساب می آورد، در حساب داری و گواهی او کافی است امروز از ما در گذر و بخشش تا آن روز خدا از تو بگذرد خودش میفرماید «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» ببخشید و چشم پوشی کنید میل ندارید خدا شما را بیامرزد. امام علیه السلام تمام این جملات را بزبان آنها میداد و آنها بلند میگفتند زین العابدین در وسط ایشان ایستاده بود و اشگ میریخت و میگفت خدا تو دستور داده ای ببخشیم کسی را که بما ستم روا داشته اینک ببخشیدم تو نیز مرا ببخش تو شایسته تری به بخشش^۱.

صبرانه های امام سجاد علیه السلام

در بردباری و تواضعش نقل شده شخصی او را ناسزا گفت غلامان تصمیم کيفر او را گرفتند فرمود واگذارید او را بآنچه از صفات ما مخفی است بیشتر است از آنچه گفته اند بآن مرد فرمود احتیاج داری؟ آن مرد خجالت کشید لباس خویش را باو داد و دستور داد هزار درهم باو بدهند آن مرد در بازگشت فریاد میزد تو واقعا پسر پیغمبری. دیگری باو ناسزا گفت فرمود

^۱ - زندگانی امام سجاد(ع) و امام محمد باقر(ع)، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۷۲

جوان در مقابل ما گردنه بسیار سختی است اگر من از آن گردنه رد شدم باکی ندارم هر چه مایلی بگو اگر در آن گردنه حیران ماندم از هر چه تو میگوئی بدترم. مردی او را ناسزا گفت امام ساکت بود گفت بتو ناسزا میگویم، فرمود من هم از تو چشم میپوشم. کنیزی که کاسه‌ای که در آن غذا بود شکست از ترس رنگش زرد شد باو فرمود برو ترا در راه خدا آزاد کردم. یکی از غلامانش مامور شد که خانه‌ای در باغی که متعلق بزین العابدین بود بسازد، امام برای سرکشی باغ رفت دید غلام خراب کاری زیاد کرده و بسیار خرجهای نابجا نموده از این جریان بسیار خشمگین شد و افسرده گشت با شلاقی که در دست داشت یکی باو زد ولی پشیمان شد پس از بازگشت بمنزل در پی غلام فرستاد.

غلام آمد دید مولی تنها نشسته شلاق هم در مقابل اوست، خیال کرد میخواهد او را کیفر کند خیلی ترسید امام شلاق را برداشت و دست بسوی غلام دراز کرده فرمود فلانی من کاری نسبت بتو کردم که سابقه نداشت این لغزشی بود اینک شلاق را بگیر و از من قصاص کن. غلام عرض کرد آقا بخدا قسم خیال کردم میخواهی مرا کیفر کنی من شایسته کیفر نیز بودم چگونه از شما قصاص کنم فرمود باید قصاص کنی. عرضکرد بخدا پناه میبرم از شما گذشتم آسوده باشید چندین مرتبه امام این مطلب را تکرار کرد غلام این عمل را بسیار ناپسند و بزرگ می‌پنداشت چون دید قصاص نمیکند فرمود حالا که قبول نمیکنی باغ را بتو بخشیدم^۱.

^۱ - زندگانی امام سجاد(ع) و امام محمد باقر(ع)، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۶۷

صبر و گذشت

محمد بن جعفر و دیگران گفتند یکی از بستگان علی بن الحسین علیه السلام آمد خدمت ایشان بطوری که می شنید شروع بناسزا گفتن به آن جناب کرد و سخنی با او نگفت همین که رفت امام علیه السلام به حاضرین گفت شنیدید چه گفت؟ من مایلیم با هم برویم ببینید من چگونه پاسخ او را میدهم. گفتند حاضریم ما مایل بودیم که پاسخ او را بدهی. امام کفش پوشیده براه افتاد زیر زبان این آیه را تلاوت میکرد (وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). فهمیدم که چیزی باو نخواهد گفت رسید درب منزل آن مرد او را صدا زده فرمود بگوئید علی بن الحسین با تو کار دارد^۱. آن مرد بیرون آمد آماده بود که با هر ناراحتی مقابله کند یقین داشت که مولا برای کیفر عمل زشتی که او کرده بود آمده، امام علیه السلام فرمود: برادر، تو هم اکنون پیش من آمدی و چنین و چنان گفتی، اگر راست گفتی از خدا طلب آموزش میکنم در صورتی دروغ گفته باشی خدا ترا بیامزد، آن مرد پیشانی امام را بوسیده گفت نه، آنچه گفتم در تو نیست من شایسته ترم به آن نسبتها^۲.

مناظره با برادرزاده

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

مدتی پس از آن که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، روزی محمد بن حنفیه به حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام گفت: ای برادرزاده! تو خوب می دانی که

^۱ - زندگانی امام سجاد(ع) و امام محمد باقر(ع)، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۴۲

^۲ - همان مدرک

رسول خدا صلی الله علیه و آله ، وصایای امامت را به پدر من امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحویل داد و او نیز این امانت الهی را به برادرم امام حسن مجتبی علیه السلام سپرد و پس از آن هم به امام حسین علیه السلام داده شد و او در صحرای سوزان کربلاء به شهادت رسید. و می دانی که پدرت وصیتی درباره امامت نکرده است ، و چون تو جوانی بیش نیستی ؛ پس با من که عموی تو و هم ردیف پدرت می باشم ؛ و همچنین از تو بزرگ تر و با تجربه هستم و من عموی تو و هم ردیف پدرت می باشم و من بزرگ و با تجربه ام . بنابر این در امر امامت و رهبری جامعه اسلامی با من نزاع نکن ؛ زیرا که آن حق من خواهد بود. امام سجّاد علیه السلام در مقابل او چنین اظهار داشت : ای عمو! رعایت تقوای الهی کن و از خدا بترس و در آنچه حقّ تو نیست ادعا نکن ، من تو را موعظه می کنم که مبادا در ردیف بی خردان باشی . همانا پدرم امام حسین علیه السلام پیش از آن که عازم عراق گردد، با من عهد نمود و وصایای امامت را به من سپرد و این سلاح حضرت رسول است ، که نزد من موجود می باشد.

بنابراین ، آنچه را استحقاق نداری مدعی آن مباش که برای بسی خطرناک است و مرگ زودرس ، تو را فرا می گیرد؛ پس بدان که خداوند متعال وصایت و امامت را تنها در ذریه امام حسین علیه السلام قرار داده است. و چنانچه مایل باشی ، نزد حجرالا سود برویم و از آن شهادت طلبیده و آن را حاکم قرار دهیم.

امام باقر علیه السلام فرمود: چون محمّد حنفیه به همراه آن حضرت کنار حجرالا سود آمدند، امام زین العابدین علیه السلام به محمّد حنفیه خطاب نمود: تو از خدا بخواه و او را بخوان که این سنگ به سخن آید. پس محمّد حنفیه هر چه دعا کرد، اثری ظاهر نگشت ، و

بعد از آن امام سجاد علیه السلام فرمود: اینک نوبت من است؛ چون اگر حق با تو می بود جواب می شنیدیم. محمد حنفیه گفت: اکنون تو از خدا بنخواه که این سنگ شهادت دهد. سپس امام سجاد علیه السلام دعائی را زمزمه نمود و سنگ را مخاطب قرار داد و فرمود: تو را قسم می دهم به آن کسی که میثاق پیغمبران و دیگر اوصیاء را در تو قرار داد، شهادت دهی که امامت و وصایت پس از پدرم امام حسین علیه السلام حق کدام يك از ما دو نفر می باشد. ناگهان سنگ به حرکت درآمد، به طوری که نزدیک بود از جای خود بیرون آید؛ و آن گاه با زبانی فصیح به عربی چنین گفت: خداوندا! من شهادت می دهم که وصایت و امامت بعد از حسین ابن علی، حق پسرش علی بن الحسین خواهد بود. و محمد بن حنفیه با مشاهده این چنین معجزه ای، حق را پذیرفت و امامت و ولایت امام سجاد علیه السلام را قبول کرد و از او در تمام مسائل و امور اطاعت نمود.

نکاتی از سیره ی حضرت در تربیت فرزندان

تذکره همراه عمل باشد (تذکره بالگو)

نمازهای مستحبی که در روز از او فوت می شد، شب قضا می کرد و می فرمود: فرزندانم، این نمازها بر شما واجب نیست؛ ولی دوست دارم هر کدام از شما که نفسش را بر کار خیری عادت داد، بر آن مداومت ورزد.^۲

^۱- کافی: ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۵

^۲- کشف الغمه ج ۲ ص ۲۸۷

شاکر نعمت خدا بودن در عمل

جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل کرد: پدرم علی بن حسین (علیه السلام) نعمتی از پروردگار را یاد نمی کرد، مگر آنکه سجده می کرد؛ آیه ای از آیات سجده را تلاوت نمی کرد، مگر آنکه سجده می کرد، خداوند هیچ بلای ترسناک و کید دشمنی را از او دفع نمی کرد، مگر اینکه سجده می کرد؛ از هیچ نماز واجبی فارغ نمی شد، مگر آنکه سجده می کرد؛ هیچ اصلاح و آشتی بین دو نفر ایجاد نمی کرد، مگر آنکه به خاطر موفقیت در آن سجده می کرد؛ اثر سجده در تمام مواضع سجود او نمایان بود و بدین علت او را «سجّاد» نامیده اند^۱.

امت عاشورایی و خطاب امام سجّاد علیه السلام

(۱) امام سجّاد علیه السلام

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَبَهَّنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْمَلَةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۲.

بارالها! بر محمد و آل محمد درود فرست و به هنگام غفلت، مرا به یاد خود هشیار ساز. به روزگار مهلت، مرا در راه طاعت خود به کار گیر و راه آسانی به سوی دوستی ات برایم بگشا که با آن، خیر دنیا و آخرت را بر من کامل گردانی.

^۱ - بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶.

^۲ - صحیفه سجّادیه ص ۱۰۲، دعاء ۲۰.

(۲) امام سجاده علیه السلام

وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تُنَزِّلُ النَّقَمَ عِصْيَانُ الْعَارِفِ بِالْبَغْيِ وَ التَّطَاوُلُ عَلَى النَّاسِ وَ الْإِسْتِهْزَاءُ بِهِمْ وَ السُّخْرِيَةُ مِنْهُمْ^۱.

گاهانی که باعث نزول عذاب می شوند، عبارت اند از: ستم کردن شخص از روی آگاهی، تجاوز به حقوق مردم، و دست انداختن و مسخره کردن آنان.

(۳) امام سجاده علیه السلام

حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَ تَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَايِدَةَ لَهَا وَ الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ^۲ حق زبان، دور داشتن آن از زشت گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترك گفتار بی فایده و نیکی به مردم و خوشگویی درباره آنان است.

(۴) امام سجاده علیه السلام:

وَ أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرَهُ وَ تَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ وَ تَكْسِبُهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ وَ تُخْلِصَ لَهُ الدَّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً ثُمَّ إِنَّ قَدْرَتَ عَلَى مُكَافَاتِهِ يَوْمًا كَافِيَتَهُ^۳

حق کسی که به تو نیکی کرده، این است که از او تشکر کنی و نیکی اش را به زبان آوری و از او به خوبی یاد کنی و میان خود و خدای عزوجل برایش خالصانه دعا کنی، هرگاه چنین

^۱ - وسایل الشیعه ج ۱۶، ص ۲۸۱، ح ۲۱۵۵۶

^۲ - مکارم الاخلاق ص ۴۱۹

^۳ - امالی (صدوق) ص ۳۷۲

کردی بی گمان در پنهان و آشکار از او تشکر کرده ای . سپس اگر روزی توانستی نیکی او را جبران کنی ، جبران کنی .

هفت مصیبت شام از زبان امام سجاد علیه السلام...

از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود؟ در پاسخ سه بار فرمودند: الشّام، الشّام، الشّام... امان از شام! در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر ، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود:

۱. ستمگران در شام اطراف ما را باشمشیرها احاطه کردند و بر ما حمله می نمودند و در میان جمعیت بسیار نگه داشتند و ساز و طبل می زدند.

۲. سرهای شهداء را در میان هودج های زن های ما قرار دادند. سر پدرم و سر عمویم عباس (علیه السلام) را در برابر چشم عمه هایم زینب و ام کلثوم (علیها سلام) نگه داشتند و سر برادرم علی اکبر و پسر عمویم قاسم (علیه السلام) را در برابر چشمان خواهرانم سکینه و فاطمه می آوردند و با سرها بازی می کردند، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت.

۳. زن های شامی از بالای بام ها، آب و آتش بر سر ما می ریختند، آتش به عمامه ام افتاد و چون دست هایم را به گردنم بسته بودند نتوانستم آن را خاموش کنم. عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزاند.

۴. از طلوع خورشید تا نزدیک غروب در کوچه و بازار با ساز و آواز ما را در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می‌گفتند: «ای مردم! بکشید این‌ها را که در اسلام هیچ‌گونه احترامی ندارند؟!»

۵. ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را در خانه یهود و نصاری عبور دادند و به آن‌ها می‌گفتند: این‌ها همان افرادی هستند که پدرانشان، پدران شما را (در خیبر و خندق و ...) کشتند و خانه‌های آن‌ها را ویران کردند. امروز شما انتقام آن‌ها را از این‌ها بگیرید.

۶. ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آن‌ها مقدر نساخت.

۷. ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت و روزها از گرما و شب‌ها از سرما، آرامش نداشتیم و از تشنگی و گرسنگی و خوف کشته شدن، همواره در وحشت و اضطراب به سر می‌بردیم^۱...

کنترل معاشرت کودکان...

امام سجاد علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود:

فرزندم، بر پنج گروه هوشیار باش. لذا با آن پنج گروه همنشین، هم گفتار و همراه نشو. کودک پرسید:

^۱ - <https://hawzah.net/> - برگرفته از « تذکرة الشهداء » ملاحیب کاشانی

پدرجان، این پنج گروه چه کسانی هستند؟ امام فرمود: بادر و غگو، فاسق، بخیل، احمق، و کسی که صله رحم نمی کند، همنشین نشو^۱.

(۱) قال امام سجاده علیه السلام:

«إِنَّمَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجَنُّبُ الْحَرَامِ وَبَذْلُ النَّدَى فِي الْخَيْرِ^۲»

آمادگی برای مرگ به آن است که از حرام بپرهیزی و دارایی خود را در راه خیر صرف کنی.

امت عاشورایی و سیره زینبی

علم لدنی

حضرت زینب علیها السلام در قسمت آخر خطبه شان در کوفه، برای مصائب جان سوز برادرش حسین علیه السلام اشعاری خواند و گریه کرد. در این هنگام است که امام سجاده (ع) خطاب به عقیله بنی هاشم، زینب کبری (س) می فرمایند: یا عمه اسکتی... انت بحمد الله عالمة غیر معلمة، و فهمة غیر مفهومة...

عمه جان! آرام باش... تو عالمة ای هستی بدون اینکه معلم داشته باشی، و فهمیده ای هستی بی آن که کسی مطالب را به تو فهمانده باشد... حضرت زینب علیها السلام به سخن امام سجاده احترام کرد و سکوت نمود^۳.

^۱ - تحف العقول / ترجمه کمره ای، متن، ص: ۲۸۷ - با اندکی دخل تصرف

^۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۶، ص: ۶۶

^۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص: ۱۶۴

مفسر قرآن

فاضل گرامی سید نورالدین جزایری در کتاب خود «خصایص الزینبیه» چنین نقل می کند: روزگاری که امیرالمؤمنین (ع) در کوفه بود، زینب (س) در خانه اش مجلسی داشت که برای زنها قرآن را تفسیر و معنی آن را آشکار می کرد. روزی «کهیصص» (سوره مریم، آیه ۱) را تفسیر می نمود که ناگاه امیرالمؤمنین (ع) به خانه او آمد و فرمود: ای نور و روشنی دو چشمانم! شنیدم برای زنها «کهیصص» را تفسیر می نمایی؟ زینب (س) گفت: آری. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: این رمز و نشانه ای است برای مصیبت و اندوهی که به شما عترت و فرزندان رسول خدا (ص) روی می آورد. پس از آن مصایب و اندوهها را شرح داد و آشکار ساخت. پس آن گاه زینب گریه کرد^۱.

مقام رضای حضرت زینب (س)

در مقامات و مراحل عرفانی و سلوک، رسیدن به مقام «رضا» بسی دشوار و بس ارجمند است. این مرحله از عرفان، یعنی خود را هیچ ندیدن و جز خدا هیچ ندیدن و در مقابل پسند خدا اصلاً پسندی نداشتن. حسین بن علی (ع) در واپسین لحظات حیات در قتلگاه چنین زمزمه می کرد: «الهی رضی بقضائک».

خواهر خویش را نیز به همین نکته توصیه کرده بود: «ارضی بقضاء الله». موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۲۸.

^۱ - ۲۰۰ داستان از فضایل مصایب و کرامات حضرت زینب علیهاالسلام، ص ۱۴

از این نگاه، «عاشورا» همانگونه که زینب کبری (س) فرمود، جز «زیبایی» نبود که در مقابل طعنه و طنز دشمن نسبت به این حادثه، بر زبان راند: (ما رأیت الا جمیلاً).

یزید در مجلسی عمومی، رو به حضرت زینب(س) نمود، و در حالتی که سرمست غرور بود گفت: خدا را شکر که شما را خوار نمود! بعد از حضرت زینب سؤال کرد: کار خدا را با برادر و اهل بیت چگونه یافتی؟

یزید قصد داشت همه جنایات خویش را با نسبت دادن به خواست خدا، صحیح جلوه داده و کارهای خود را بر اساس حق توجیه نماید!

زینب کبری (س) در جواب فرمود: "و ما رأیتُ الاّ جمیلاً...؛ هیچ چیز جز زیبایی ندیدم. اینان (امام حسین و یارانش) گروهی بودند که خداوند شهادت را برای آنان مقرر نمود و در قیامت خداوند بین تو و آنها قضاوت می نماید..."

بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶

ستارگان امت عاشورایی

آسایشگاه سرفلی دارد!

دزفول بودیم که زنگ زد گفت: اگر امکان دارد به تهران بیاید با شما کار دارم. من هم دو سه روزی مرخصی گرفتم و به تهران رفتم. گفت: آسایشگاهی که من در آن هستم، در طبقه دوم ساختمان است و من می-خواهم به طبقه اول منتقل شوم. تعجب کردم. گفتم: «شما یک سال در این آسایشگاه بیشتر نمی مانی، پس چه دلیلی دارد که می خواهی به آسایشگاه

طبقه اول بیایی؟» گفت: «این آسایشگاه مشرف به آسایشگاه دختران است؛ خوب نیست که نماز باطل شود و مرتکب گناهی شده باشم. شما که مسؤول خوابگاه را می شناسی، از او بخواه تا مرا به طبقه اول منتقل کند.» مسؤول آسایشگاه در حالی که می خندید با لحن خاصی گفت: «آسایشگاه بالا کلی سرفقلی دارد! ولی به روی چشم؛ او را به طبقه اول منتقل می کنم.^۱»

شهید عباس بابایی

حضرت عیسی علیه السلام: شما را بر حذر می دارم از نگاه به نامحرمان؛ چرا که بذر شهوت را در قلب انسان می کارد و او را به هر فتنه و فساد دیگری می کشاند.^۲

شکر نعمت همسر؛ شهید عبداللہ میثمی

« مراسم عقد انجام شد. بعد از مراسم، آقا عبداللہ از من خواست تا با من حرف بزنم. اولین برخورد زندگی مشترکمان بود. قبل از هر صحبتی از من خواست تا یک مهر برایش بیاورم. چون روحیه ایشان را می شناختم، از باب شوخی گفتم: مهر؟ مهر برای چی؟ مگر حاج آقا تا این موقع نمازشان را نخوانده اند؟ دیدم حال عجیبی دارد. نگاهی به من کرد و گفت: حالا شما یک مهر بیاورید! اما من دست بردار نبودم. گفتم: تا نگوئید مهر را برای چه می خواهید، نمی آورم. گفت: می خواهم نمازشکر بخوانم و از

^۱ - پرواز تا بی نهایت، ص ۳۴

^۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۴، ص: ۳۲۵

اینکه خداوند چنین همسری به من داده، از او تشکر کنم. دیگر حرفی نزدم. رفتم و با دو تا جانماز برگشتم.^۱»

شهید ابراهیم همت

هر وقت حاجی از منطقه به منزل می آمد، بعد از اینکه با من احوال پرسى می کرد، با همان لباس خاکی بسیجی به نماز می ایستاد. یک روز به قصد شوخی گفتم: تو مگر چه قدر پیش ما هستی که به محض آمدن، نماز می خوانی؟ نگاهی کرد و گفت: هر وقت تو را می بینم، احساس می کنم باید دو رکعت نماز شکر بخوانم.^۲»

احترام به نظر و خواسته بجای همسر؛ شهید حسین تاجیک

«بعد از ازدواجمان، از ارومیه به شهر سیرجان که محل کار حسین بود، رفتیم. تحمل آب و هوای آنجا مخصوصاً در آن گرمای تابستان برایم سخت بود. چون همیشه در جایی زندگی کرده بودم که آب و هوایی سرد و معتدل داشت. از طرفی، زندگی مشترک با صاحب خانه هم برای من دشوار شده بود. به خاطر همین یک روز تصمیم گرفتم تا از حسین بخواهم خانه مستقلی اجاره کند. وقتی موضوع و سختی هایم را برایش توضیح دادم، او پیشنهاد مرا قبول کرد. حقوق حسین آن زمان ۲۸۰۰ تومان بود و خانه ای که اجاره کرد، ۲۸۵۰ تومان کرایه داشت. دو ماهی از اقامت در آنجا گذشت که من متوجه شدم حسین با دشواری خاصی، زندگی را با این درآمد اداره می کند. این بود

^۱ - چهل روز دیگر، ص ۱۴. زندگی شهید عبدالله میثمی

^۲ - ستاره های بی نشان، ص ۴۳.

بگذار من هم به کارهایم برسیم. من که عزمم را جزم کرده بودم تا به علی بفهمانم دوست دارم با هم به بازار برویم، این بار با لحنی پرتماگفتم: بریم دیگه. علی که فهمیده بود، لبخندی زد و گفت: انگار گذشت اون روزگاری که تنهایی می رفتیم بیرون. بعد هم آماده شد تا برویم بازار. من از اینکه به خواسته من احترام گذاشته بود، دو بار بلند گفتم: آفرین علی، آفرین^۱»

کمک و همکاری در کارهای خانه؛ یونس زنگی آبادی

«مصطفی که به دنیا آمد، حاج یونس تا روز یازدهم تولد او ماند و بعد به جبهه رفت. وقتی هم که برمی گشت خانه، نمی گذاشت هیچ کس دست به لباسها بزند. یک روز که مادرم، خانه ما بود، وقتی دید حاج یونس نمی گذارد او لباس ها را بشوید، ناراحت شد. اما حاجی بامهربانی به مادرم گفت: خاله جان، این کار وظیفه من است، زن من است، این هم بچه من است، شما چرا باید اذیت بشوید؟ صبح زود و بعد از نماز هم مشغول شستن ظرف ها شد. مادرم دوباره از او خواهش کرد که این کارها را نکند، اما حاج یونس جواب داد: خاله جان، من که هیچ وقت خانه نیستم، لافل بگذارید این چند روزی که می آیم، کمی به همسرم کمک کنم. وقتی هم به مرخصی می آمد، تمام امکاناتی را که ما احتیاج داشتیم، تهیه می کرد و می گفت: من که نیستم، زن من یک کیلو گوشت هم نمی گیرد.»^۲

^۱ - ماه نشان، ص ۸۲.

^۲ - همسفرشقایق، ص ۳۱.

سردار شهید علی صیاد شیرازی

خیلی کم خانه بود، ولی به قول همسرش، همان وقت کمی هم که پیش خانواده می گذرانید، سرشار از مهربانی و ایمان و محبت و آرامش بود. روزهایی که خانه بود، در کار خانه کمک می کرد. همسر شهید می گوید: «یک روز صبح دیدم پایین شلوارش را تا کرده، آستین ها را بالا- زده و رفته در آشپزخانه. ازش پرسیدم: حاج آقا، چرا این طوری کرده ای؟ گفت: به خاطر خدا و برای کمک به شما. بعد هم وضو گرفت و شروع کرد به جمع و جور کردن وسایل ها. ناراحت شدم. رفتم که نگذارم کاری کند؛ چون می فهمیدم چه قدر سخت است. تا آمدم وارد آشپزخانه شوم، در را به رویم بست و گفت: خانم، بروید بیرون، مزاحم نشوید. پشت در التماس می کردم: حاج آقا، شما رو به خدا، بیایید بیرون. من ناراحت می شوم. خجالت می کشم. می گفت: چیزی نیست. الآن تمام می شه. آشپزخانه را مرتب کرد. ظرف ها را چیده بود سر جایش. روی اجاق گاز را تمیز کرده بود. بعد شلنگ آورد و کف آشپزخانه را شست. در را که باز کرد، آشپزخانه شده بود مثل دسته گل. نمی دانستم چه بگویم. تکیه داده بودم به دیوار، گفتم: آخه چرا این کار رو می کنید. من خجالت می کشم. گفت: می خواستم من هم کمی کمکتون کنم. از من ناراحت نباشید. محبتش را به من این طوری نشان می داد.»^۱

^۱ - خدا می خواست زنده بمانی، ص ۷

شهید آیت الله دکتر بهشتی

«پنج شنبه ها که ساعت کاری ایشان تمام می شد، به منزل می آمدند و خرید یک هفته را انجام می دادند. یک روز مقداری گوشت هم برای منزل خریده بودند و همراه لوازم دیگر به منزل آوردند. من گوشت ها را برداشتم تا تقسیم کنم و در یخچال بگذارم. ایشان مانع من شد و از من خواست تا خودشان گوشت را تقسیم کنند. گفتم: شما خسته هستید و سرتان شلوغ است. خودم انجام می دهم. ایشان گفتند: من هم باید در خانه کاری انجام دهم. همه کارها را که نباید شما بکنید. من هم باید سهمی در خانه داشته باشم. و بعد شروع به تقسیم کردن گوشت کردند.»^۱

عشق و محبت به همسر؛ سردار شهید دکتر سید عبدالحمید قاضی میرسعید

«آن شب باران می بارید و حمید فردا امتحان داشت. سال آخر پزشکی دانشگاه اصفهان بود. من باید برای شستن لباس های حسین (فرزند شهید) و ظرف های شام به حیاط می رفتم پای حوض. حسین کنار بخاری خوابیده بود و حمید با آرامش درس می خواند. باران آرام آرام بند آمد. چند تکه از لباس ها را شسته بودم که احساس کردم کسی پشت سرم ایستاده. برگشتم، تعجب کردم. گفتم: حمید چرا اینجا آمدی. مگه فردا امتحان نداری؟ برو بخون! دو زانو کنار حوض نشست. دست های یخ کرده ام را از تشت آب بیرون آورد و گفت: از تو خجالت می کشم، من توانستم آن زندگی که در شأن توست، برایت فراهم کنم. دختری که خانه پدرش با ماشین لباس شویی رخت می شست، حالا

^۱ - سیره شهید بهشتی ص ۷۳

نباید مجبور باشد در این هوای سرد... حرفش را قطع کردم و گفتم: من مجبور نیستم، با علاقه کار می‌کنم. همین قدر که می‌فهمی و قدرشناسی، راضی‌ام می‌کند. این طوری به تو احساس علاقه بیشتری می‌کنم.^۱»

سردار شهید غلام رضا شریفی پناه

«همیشه نگران همسر و بچه‌هایش بود. همه می‌دانستند او چه قدر محبت و عشق به آنها دارد. یک عکس خانوادگی توی جیبش بود و هر چند یک بار به عکس نگاه می‌کرد. قوت قلب عجیبی هم داشت. می‌گفت: بازدید خانوادگی کردم. یک روز هم رفتیم اهواز تا به خانواده‌هایمان تلفن بزنیم، اما صف تلفن خیلی طولانی بود. وقتی هم که نوبت او شد، هر جا را می‌گرفت، همسرش نبود. به او گفتم: بهتر است برگردیم. او که نمی‌خواست همسرش را منتظر بگذارد، گفت: به دلم افتاده امروز باید برایش زنگ بزنم. بالاخره با همسرش صحبت کرد و باز هم ثابت کرد چه قدر به او عشق می‌ورزد که در هر شرایطی، حق او را به جا می‌آورد. تلفن آن روز، آخرین محبت غلام رضا با همسرش بود.^۲»

ارتباط با فرزندان؛ سردار شهید علی صیاد شیرازی

«هیچ وقت یادم نمی‌رود، یک روز کفش‌های خودشان را که واکس زدند، کفش‌های مهدی (پسر بزرگمان) را هم واکس زدند. گفتم: چرا این کار را کردید؟ گفتند: من نمی‌

^۱ - ماه نامه امتداد، ش ۱۱، ص ۳۵.

^۲ - بحری ساحل، ص ۱۷۰.

توانم مستقیم به پسرم بگویم که این کار را انجام بده؛ چون جوان است وامکان دارد به او بر بخورد. می خواهم کفش هایش را واکس بزنم و عملاً این کار را به او بیاموزم.^۱»

سردار شهید مهدی طیاری

یادم می آید یک مرتبه می خواستیم جایی برویم. عجله داشتیم. هر چه می کردم، زینب دخترمان زودتر بیاید و لباسش را بپوشد، بازی گوش می کرد و نمی آمد. چند بار صدایش زدم، اما لج بازی می کرد. عصبانی شدم و او را تهدید به تنبیه کردم و گفتم: اگر نیایی؛ کتکت می زنم. اما زینب بدتر کرد و پیشم نیامد. حاج مهدی نزد من آمد و گفت: چون این گونه با بچه رفتار می کنی، او لج بازی می کند و این کار از نظر تربیتی درست نیست. سعی کن این طور حرف نزنی. در همان لحظه زینب را صدا کرد و گفت: زینب خانم، دخترم بیا بابا. ناگهان زینب پرید بغل حاجی و حاجی با خون سردی، لباسش را پوشاند. آن روز فهمیدم زبان نرم و برخورد صحیح بهترین راه رفتار با فرزند است.^۲»

سردار شهید عبدالحسین بروسی

پدرم آمده بود مدرسه و نمره ضعیف مرا در امتحان دیکته دیده بود. جلوی بچه های کلاس با حالتی بین شوخی و جدی گفت: این چه نمره ای است که تو گرفتی؟ حرفی نداشتیم که بزنم. پدر با آقا معلم خداحافظی کرد و رفت. زنگ تفریح که شد، هر کدام از هم کلاسی هایم حرفی به من می زدند. یکی می گفت: وقتی به خانه رفتی، حتما

^۱ - افلاکیان زمین، ص ۱۰.

^۲ - همسفر شقایق ص ۱۱۵.

یک دست کتک مفصلی می خوری! ... وقتی به خانه رسیدم، از روی خجالت به خاطر اشتباهی که کرده بودم، رفتم و در اتاق خودم نشستم. چند لحظه ای نگذشت که پدرم آمد داخل اتاق. سرم را که بلند کردم، به من لبخندی زد و بعد آمد پیشم. دستی روی سرم کشید و مرا بلند کرد و بعد با لحن پدرانه ای گفت: ان شاءالله از این به بعد بهتر درست را بخوان^۱»

مهربانی پدرانه؛ سردار شهید محمدناصر ناصری

«نام دختر کوچکمان زهرا بود و شهید ناصری به خاطر تشابه اسمی که او به بی بی دو عالم حضرت زهرا علیهاالسلام داشت، به او علاقه و احترام خاصی می گذاشت. در مرخصی آخرش، یک شب زهرا به شدت گریه می کرد. او هم برای اینکه زهرا آرام کند، او را با خود به خیابان برد. در یکی از خیابان ها، زهرا چشمش به یک اسباب بازی می افتد که پشت ویتترین مغازه ای بوده. محمدناصر هم رد نگاه زهرا را می گیرد و بلافاصله به او می گوید: دوست داری برات بخرمش؟ زهرا هم از خدا خواسته می گوید: بله، بخر. وقتی آن اسباب بازی را قیمت می کند، می بیند گران تر از آن است که فکرش را می کرده، اما در عین حال برای به دست آوردن دل زهرا آن را می خرد و می دهد دست زهرا. درست در لحظه هایی که دخترم از خوش حالی در پوست خودش نمی گنجد، محمدناصر جلوی او می نشیند و هم قدش می شود و می گوید: حالا تو هم

^۱ - خاک های نرم کوشک، ص ۱۳

باید برای بابا دعا کنی. زهرا هر چه بابا می گوید، در حالی که دستش را به آسمان بلند کرده، تکرار می کند.^۱»

سردار شهید محمدرضا شمس آبادی

«با هر دو پسرانمان مهربان بود؛ هم با محمد و هم با جواد. از سرکار که برمی گشت، با اینکه خیلی خسته بود و باید استراحت می کرد، چهار دست و پا می شد و بچه ها را روی پشت خود سوار می کرد (می نشانند) و در اطراف خانه حرکت می کرد. گاهی به محمد می گفت: قرآن را بیاور. جواد هم به راه می افتاد، اما چون محمد بزرگ تر بود، سریع تر قرآن را می آورد. بعد صدای گریه جواد بلند می شد. محمد رضا برای اینکه بچه آرام شود، جواد را می بوسید و قرآن را سر جای اولش می گذاشت و می گفت: این بار جواد قرآن را بیاورد. همیشه این عظوفت و مهربانی را به پای زندگی مان می ریخت.^۲»

شهید کلاهدوز

«یک شب قول داده بود برای پسرمان حامد ماشین اسباب بازی بخرد. دیر وقت از سر کار برگشت. یادش رفته بود بخرد. حامد را دید که گوشه ای کز کرده، در حالی که لبخند بر لب داشت، جلو رفت و دست درازکرد تا با حامد دست بدهد. او به علامت قهر، دستش را کنار زد. بغض کرده بود. دستی به سرش کشید و گفت: مگر قرار نبود این جورى غصه نخورى؟ اگر این طوری کنی، هرگز بزرگ نمی شوی. چرا ناراحتی؟ حامد با

^۱ - کلید فتح بستان، ص ۲۸۴.

^۲ - وقت قنوت، ص ۱۸۰.

لحن بچه گانه گفت: پس چرا نخریدی؟ خندید و گفت: همه اش همین؟ این را زودتر می گفتم. بلند شو برویم تا برای یک ماشین قشنگ بخرم. برق شادی در چشمان حامد درخشید. فوری از جا بلند شد تا کفش هایش را بپوشد. یوسف گفت: اصلاً وقتی من و تو می توانیم به کمک همدیگر یک ماشین قشنگ بسازیم، چرا برویم از بیرون بخریم؟ زود باش. آستین هایت را بالا بزن بالا برو و وسایل نجاری را بیاور، ولی باید قول بدهی که تو هم به من کمک کنی. حامد هم می دانست که یوسف می تواند برایش یک ماشین خوب درست کند. شادی در چشمانش موج می زد. یوسف چون قول داده بود، با همه خستگی و کوفتگی، آن شب تا دیر وقت نشست و در آخر یک ماشین قشنگ برای حامد درست کرد.^۱»

حق الناس؛ شهید چمران

یک بار که بچه ها مطلع شدند شهید چمران به آنجا می آید، خیلی خوشحال شدند. به شوق ملاقات، با اسلحه اتوبانی که از بیروت به سمت دریا می رفت را بسته بودند. چمران وقتی رسید و بسته شدن اتوبان را دید خیلی تعجب کرد و از علت این کار پرسید. وقتی شنید که «به احترام شما اتوبان را بسته ایم»، هر دو دستش را بلند کرد و بر سرش زد و گفت: وای بر من! وای بر من! اگر مردم حلال مان نکنند. برای همین چند دقیقه ای که از عمرشان تلف شده، فردا باید پاسخگو باشم. گفت: وای بر تو مصطفی! باید از تک تک شان حلالیت بطلبیم. به سراغ ماشین ها می رفت و سرش را از شیشه تک تک ماشین ها

^۱ - هاله ای از نور، ص ۴۱

داخل می‌کرد و می‌گفت: آقا من و بچه‌هایم را حلال کنید. نفهمیده‌اند و بچه‌گی کرده‌اند.^۱

راوی: سیده هیام عطقی

دفترچه سفید؛ شهید محمدرضا ایستان

دفترچه‌ی کوچکی همیشه همراهش بود. بعضی وقت‌ها با عجله از جیبش در می‌آورد و علامتی در یکی از صفحات می‌گذاشت. می‌گفت: «اشتباهاتم رو توی این دفتر علامت می‌زنم». برایم عجیب بود که محمدرضا - اسوه‌ی تقوا و اخلاق بچه‌ها - آنقدر گناه داشته باشد که برای کم کردنش مجبور باشد دفتری کنار بگذارد. چند روز قبل از شهادتش به طور اتفاقی دفترچه‌اش را نگاه کردم. خوب که ورق زدم دیدم بیشتر صفحات دفتر، مثل قلب محمدرضا سفید سفید است.^۲

حضرت محمد (ص):

از خود حساب بکشید پیش از آن که به حساب شما برسند و اعمال خود را وزن کنید پیش از آنکه آن‌ها را بسنجند و برای روز قیامت خویشتن را آماده سازید.^۳

^۱ - چمران مظلوم بود؛ خاطراتی از شهید چمران

^۲ - مجموعه رسم خویان، کتاب مبارزه با نفس، ص ۳۶ خاطراتی از شهید محمدرضا ایستان

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹

اموال عمومی

تازه از اردو برگشته بودم و حمید هم از سرکار آمد. رفتم استقبالش. بالا آمدنش طول کشید. برگشتم اتاق. وقتی آمد داخل، بعد از سلام و احوال پرسی گفت: پسر صاحب خانه وقتی سرباز بوده کتابی را از کتاب خانه سپاه امانت گرفته بود. یادش رفته بود. داد به من که به کتاب خانه بر گردانم. از اسم کتاب پرسیدم. کتاب گناهان کبیره شهید دستغیب بود که مدت ها دنبالش بودیم. گفتم: چه خوب! دو نفری می نشینیم و می خوانیمش. حمید کتاب را روی اوپن گذاشت و گفت: ما نمی توانیم این کتاب را بخوانیم. این کتاب جزء اموال عمومی کتاب خانه است و زمانی می توانیم از آن استفاده کنیم که جایی به نام ما ثبت شده باشد.^۱

نخستین زن شهیده خرمشهر

« شهیده شهناز حاجی شاه» نخستین زن شهیده خرمشهر است. او در سال ۱۳۳۶ در خرمشهر به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا دیپلم ادامه داد. با آغاز جنگ و اشغال خرمشهر، در کنار برادرانش، ناصر و محمد حسین، به دفاع از شهر پرداخت. او به قدری نسبت به تمام اعضای خانواده و پدر مادرمان احساس مسئولیت می کرد که فرزند بزرگ خانواده به نظر می رسید. جنگ که آغاز می شود خانواده او به اهواز می روند اما او به همراه برادرانش در شهر می مانند تا از خرمشهر دفاع کنند. هشتم مهر ماه سال ۱۳۵۹ از شیراز کامیونی می رسد که بار آورده بود و می خواست آنها را در مکتب خالی کند. دخترها منتظر آمدن مردها

۱- کتاب یادت باشد؛ شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی به روایت فرزانه سیاهکالی مرادی؛ همسر شهید

نمی‌شوند و خودشان دست به کار می‌شوند. مشغول کار بودند که دیدند سر فلکه گلفروشی، عراقی‌ها خانه سمت چپ خیابان را با خمپاره زدند. شهناز و دوستش شهناز محمدی همراه بقیه به طرف خانه می‌دوند تا اگر زنی در آنجا هست، او را بیرون بیاورند که خمپاره‌ای بین آن دو به زمین می‌خورد و منفجر می‌شود. ترکش مستقیماً به قلب شهناز اصابت و او را همان جا شهید کرد^۱»

شهید فوزیه شیر دل

از دیگر شهدای زن می‌توان به اسم «فوزیه شیردل» اشاره کرد. دوم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۸ متولد شد. پس از اخذ مدرک سوم راهنمایی وارد بهداری شد و پس از گذشت سه سال از خدمت در بهداری شهر کرمانشاه به پایه منتقل شد و در بیمارستان این شهر به عنوان بهیار ایفای نقش کرد.

سرانجام روز ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ در جریان حمله گروهک ضد انقلاب دموکرات به بهداری پاوه و محاصره بهداری، در حالی که شهیده فوزیه شیردل مشغول کمک کردن به یاران شهید دکتر مصطفی چمران برای راهنمایی بالگرد بود، مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و پس از گذشت ۱۶ ساعت خونریزی به شهادت می‌رسد. پیکر این شهیده در گلزار شهدای باغ فردوس استان کرمانشاه خاکسپاری شده است. شهیده فوزیه شیر دل از سوی سازمان بسیج مستضعفین، شهید شاخص جامعه زنان سال ۹۳ معرفی شده است^۲.

^۱ - <https://www.mashreghnews.ir/>

^۲ - همان مدرک

تا وقت توان

از خصوصیات شهید بهشتی این بود که به نیازمندیهای طلابی که آنها را از نزدیک می شناخت رسیدگی می کرد. یک روز ایشان مرا صدازد و گفت شما چگونه زندگی می کنی؟ برای من تشریح کن. من هم که رفاقت نزدیک ایشان و پدرم را می دانستم در مورد زندگی خصوصی خود همه چیز را برای ایشان تعریف کردم. وقتی دریافتمند. مشکل اصلی من در قم نداشتن منزل است گفتند برای شما در بیگدلیه قم منزلی سراغ دارم ولی خودت باید فلان مبلغ پول بیاوری و بقیه اش را از من بگیری. بعد تاکید کرد البته پولی که برای شما تامین می کنم «قرض الحسنه» است و باید عندالقدرت (در صورت توانایی) به من پس بدهید. با این بیان می خواست به من تلقین کند که پول بلاعوض به من نمی دهد. بعد مرا به آقای فاکر که قصد داشت منزلش را بفروشد معرفی کرد. ایشان گفت اگر منزل را پسندید باید همان مبلغ پولی را که به شما گفتم تامین کنید و بقیه اش با من و به این ترتیب مرا صاحبخانه کرد^۱.

^۱ - حجت الاسلام احمد سالک کاشانی کتاب سیره شهید دکتر بهشتی ص ۹۹۲



اربعین حسینی

اربعین روزی است که حرم امام حسین (ع)، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند. همچنین اربعین روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین (ع) وارد کربلا شد.^۱ جابر بن عبدالله انصاری همراه عطیه کوفی در روز اربعین به زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شد.

جابر کیست؟

عبدالله پدر جابر از انصار بزرگ رسول الله صل الله علیه وآله بودند که در جنگ احد به شهادت رسید وی یکی از دوازده نفری بود که در تنگه ماند و از فرمان پیامبر تخلف نکرد تا شربت شهادت را نوشید^۲ اولین دیدار جابر با رسول خدا صل الله علیه وآله یک سال پیش از هجرت پیامبر صل الله علیه وآله، در منی همراه هفتاد نفر از یثرب با پیامبر صل الله علیه وآله ملاقات و گفت و گو کردند. جابر بود که کم سال ترین آنان بود و هنوز به پانزده سالگی نرسیده بود با پیامبر صل الله علیه وآله بیعت کرد.^۳

^۱ - مفید، محمد بن نعمان، مسار الشیعة، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق، ص ۸۶

^۲ - المغازی، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۲-۲۶۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۶ و ج ۳، ص ۱۰۴.

^۳ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۵۶-۵۸؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۷.

جابر در جنگ‌ها و رخدادهای مهم زمان پیامبر مانند: غزوة المریسیع، غزوه احزاب، غزوه بنی قریظه، صلح حدیبیه، غزوه خیبر، سریه خبط، فتح مکه، محاصره طائف، غزوه تبوک حضور داشت^۱. جابر و درک پنج امام معصوم(ع) را درک کرد.

جابر، اولین زائر امام حسین(ع) در کربلا

چند روز پس از رسیدن خبر شهادت امام، جابر انصاری بار سفر به سوی کربلا بست. پیری و دوری راه و سبوعیت سفاکانی چون یزید و ابن زیاد، مانع او از این سفر نشد. «عطیفه عوفی» شاگردش او را در این سفر همراهی می‌کرد. شیخ طوسی جابر را اولین زائر امام حسین(ع) دانسته و روز ورود او را به کربلا، بیستم صفر همان سال دانسته است.^۲

سید بن طاووس، داستان زیارت جابر و عطیه از کربلا را نقل کرده و زیارتنامه ای را که جابر با آن، امام و شهدا را زیارت کرده، آورده است. جابر پس از زیارت، روی قبر خم شد و صورت خود را به قبر مالید و چهار رکعت نماز خواند و آن گاه به زیارت قبر علی اکبر رفت و آن حضرت را نیز زیارت کرد و بر قبر او بوسه زد و دو رکعت نماز گزارد. سپس به زیارت بقیه شهدا رفت و با کلماتی عمیق زیارت نامه خواند. در پایان به زیارت حضرت ابوالفضل(ع) رفت و با جملاتی زیبا آن حضرت را زیارت کرد و دو رکعت نماز گزارد.^۳

^۱ - ر.ک: حسین واثقی، جابر بن عبدالله انصاری، ص ۶۳ - ۵۰.

^۲ - شیخ طوسی، مصباح المتجهد، ص ۷۳۰ و بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۹۵.

^۳ - سید بن طاووس، مصباح الزائر، ص ۲۸۶ - ۲۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.

جایگاه جابر در میان اهل بیت (ع) و رابطه او با امام سجاد (ع)

در حدیث آمده است: فاطمه دختر امیرالمؤمنین (ع) روزی به سراغ جابر بن عبدالله رفت و به او گفت: ای صحابی پیامبر! ما بر شما حقوقی داریم: یکی این است که هر گاه دیدید یکی از ما بر اثر مجاهده و عبادت، خود را به سختی و نابودی انداخته، به او تذکر دهید و او را به رعایت حال خود دعوت کنید. علی بن الحسین که تنها یادگار پدرش است، بر اثر سجده بسیار، بینی اش زخم شده و پیشانی و کف دست ها و سر زانوهایش پینه بسته است. به او بگویید از عبادت خود بکاهد و ملاحظه حال خود کند.

جابر به سوی خانه حضرت زین العابدین حرکت کرد و جلوی خانه، امام باقر (ع) را در میان نوجوانان بنی هاشم دید. نگاه جابر که به او افتاد با خود گفت: این نوجوان همچون پیامبر راه می رود. از او پرسید: ای نوجوان! تو کیستی؟ پاسخ شنید: محمد، فرزند علی بن الحسین. جابر به گریه افتاد و گفت: به خدا قسم تو به حق، شکافنده علم هستی. پدرم به فدایت، به نزد من بیا. حضرت باقر نزد او آمد و جابر پیراهن حضرت را گشود و صورت خود را بر سینه اش نهاد و بر آن بوسه زد و گفت: جدّت پیامبر به من فرموده تا سلام او را به تو برسانم، و نیز به من فرمود: تو زندگی می کنی تا آن زمان که از فرزندانم محمد بن علی باقرالعلوم را ببینی، و آن گاه تو نابینا شده باشی و او تو را شفا دهد. سپس به امام باقر (ع) عرض کرد: از پدرت اجازه بگیر تا من به حضورش برسم.

امام باقر به خدمت پدر رسید و آنچه بین او و جابر گذشته بود، برای پدر بازگفت. امام سجاد (ع) فرمود: او جابر بن عبدالله انصاری است و اجازه داد تا جابر به حضورش برسد.

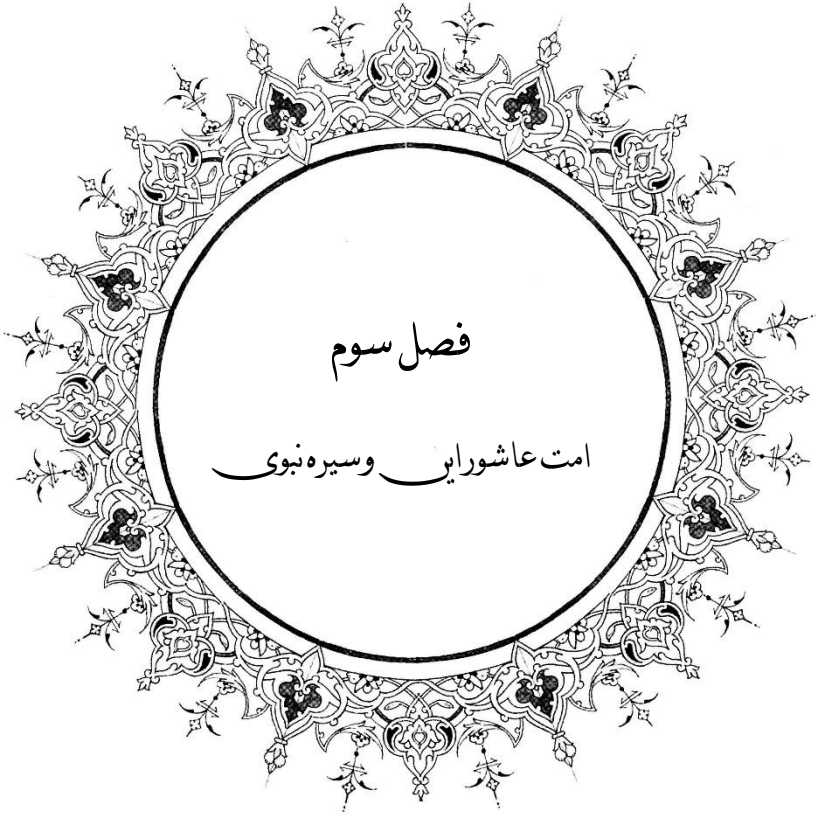
وقتی جابر به نزد حضرت سجاده (ع) آمد، دید که از شدت عبادت، لاغر شده است. امام سجاده (ع) احترام کرد و برخاست و با جابر احوال پرسی کرد و او را در جای مناسب نشانند. جابر عرض کرد: این زحمت و فشار چیست که بر اثر زیادی عبادت به خود می دهید؟! آیا نمی دانی که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما آفریده و جهنم را برای دشمنان شما پدید آورده است؟!

امام در پاسخ فرمودند: ای صحابی پیامبر! آیا نمی دانی که خداوند گذشته و آینده پیامبر را آمرزید؛ اما او دست از مجاهده و عبادت برنداشت؟ آن قدر عبادت کرد تا پاهایش متورم شد. به پیامبر گفتند: با آن که خداوند گذشته و آینده تو را آمرزیده، باز هم این گونه عبادت بسیار می کنی؟ پیامبر فرمود: آیا بنده ای شکرگزار نباشم؟!

جابر که این پاسخ امام سجاده (ع) را شنید، عرض کرد: ای پسر پیامبر! رعایت حال خود کنید تا زنده بمانید؛ چراکه شما خاندانی هستید که از برکتشان بلاها رفع، و سختی ها برطرف شود و باران ببارد. امام سجاده (ع) فرمود: من به روش پدرانم عمل می کنم تا آنان را در عالم دیگر دیدار کنم.

جابر رو به حضار مجلس کرد و گفت: در میان اولاد پیامبران همچون علی بن الحسین دیده نشده، مگر حضرت یوسف. به خدا قسم فرزندان علی بن الحسین از فرزندان یوسف برترند؛ چرا که در میان آنان حضرت مهدی ع است؛ همو که زمین را پس از پر شدن از ستم، از عدل و داد آکنده می کند^۱.

^۱ - بشارة المصطفی، ص ۶۶ - ۶۷؛ امالی طوسی، ص ۶۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۴۸۵ - ۱۸۷.



همسرداری

احترام، خوشرفتاری، حق شناسی، همکاری و محبت و وفا نسبت به همسر و شرکت در غم و شادی و راحت و رنج او، از نشانه های «همسرداری» است و ساختن بر مشکلات و تندی ها و بدخُلقی ها و صبوری بر ناملایمات و جفا، نشانه ای دیگر. پیامبر اکرم(ص) می فرمود:

«الا خیرکم، خیرکم لِنسائه و انا خیرکم لِنسائی^۱». بهترین شما شخصی است که با همسرش خوش رفتارتر باشد و من از تمامی شما نسبت به همسرانم خوش رفتارترم.

پیامبر اکرم(ص) با آنکه بیشتر همسرانش سالخورده بودند، بر اساس آیه قرآن که می فرماید: با زنان به نیکی رفتار و معاشرت کنید (عاشروهنّ بالمعروف^۲)، با همه آنان خوشرفتاری داشت و بر بدرفتاری های آنان صبر می کرد و از سختگیری بر همسران و فرزندان نهی می نمود^۳.

آراستگی و نظافت

از امام صادق (علیه السلام): مردی بر در خانه پیغمبر (صل الله علیه وآله) آمد، و اجازه ورود خواست، پیغمبر (صل الله علیه وآله) بیرون شد و در حجره ظرف آبی یافت،

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۱۷۱

^۲ - نساء/ ۱۹

^۳ - مجله پیام زن بهمن و اسفند ۱۳۸۵، شماره ۱۷۹ و ۱۸۰، اخلاق خانوادگی و اجتماعی پیامبر(ص)،

حضرت در برابر آن ایستاد و صورت خود را در آن میدید و محاسن خود را منظم می‌کرد؟ وقتی به اندرون بازگشت، عایشه گفت: یا رسول الله! تو برترین فرزندان آدم و پیامبر پروردگار جهانی، در برابر ظرف آب می‌ایستی، و موی سر و صورت را مرتب می‌کنی؟! حضرت فرمود: ای عایشه خداوند دوست دارد که وقتی بنده مؤمن بسوی برادر مؤمنش می‌رود آراسته باشد.^۱

مهربانی های پیامبر

در کتاب موالید صادقین (ع): پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همه نوع غذا میل می‌فرمود و آنچه را خداوند حلال کرده با اهل و خدمتگزاران و هر کس از مسلمین که او را دعوت می‌کرد میل می‌کرد و بر روی زمین و هم بر آنچه آنها غذا می‌خوردند، و از آنچه می‌خوردند، مگر آنکه مهمانی میرسید که با مهمان غذا می‌خورد و دوست‌ترین طعام برای او آن بود که با مهمان و دیگر مردم تناول میشد.^۲

همدلی با خانواده

پیامبر خدا (ص) در خانه که بود، از هر نوع غذایی که فراهم می‌کردند می‌خورد و از آنچه خدا حلال کرده است همراه خانواده و خدمتکاران تناول می‌کرد و هرگز از غذایی بدگویی و مذمت نمی‌کرد: «كَانَ رَسُولَ اللَّهِ يَأْكُلُ كُلَّ الْأَصْنَافِ مِنَ الطَّعَامِ وَكَانَ يَأْكُلُ مِمَّا احْتَلَّ

^۱ - مکارم الأخلاق / ترجمه میرباقری، ج ۱، ص: ۱۸۳

^۲ - مکارم الأخلاق / ترجمه میرباقری، ج ۱، ص: ۵۳

اللّٰهُ لَه مَع اَهْلِه وَّ حَدَمِهْ اِذَا اَكَلُوْا...». سرسفره با خانواده می نشست و غذا می خورد، مگر آنکه مهمانی وارد شود که آنگاه همراه مهمان غذا می خورد.

از جلوه های این همدلی، تخصیص وقتی برای خانواده بود. پیامبر با آن همه اشتغالات و درگیری های مختلف، وقتی داخل خانه بود، اوقات خویش را سه بخش می کرد و غیر از وقت خاص برای خدا و عبادت و برای کارهای شخصی خویش، بخشی را هم مخصوص خانواده می کرد: «و جزءاً لِّاَهْلِهِ». روشن است که این گونه حضور عاطفی در خانه و انس با خانواده، در قوام کانون زندگی بسیار مؤثر است^۱.

وفاداری به همسر

وفاداری به همسر، یکی دیگر از جلوه های همسرمداری است، یعنی همسر را و خوبی ها و خدمات و زحماتش را مد نظر داشتن و حتی پس از مرگ هم فراموش نکردن. رسول خدا حتی نسبت به زنانی که با همسر گرامی اش خدیجه کبرا رفاقت و رفت و آمد داشتند احترام می کرد. روزی پیرزنی خدمت آن حضرت رسید. حضرت به او خیلی ملاحظت و تکریم کرد. پس از رفتنش عایشه پرسید: او که بود؟ فرمود: او در زمان خدیجه سراغ ما می آمد. از نشانه های ایمان، وفاداری و خوش عهدی است^۲.

^۱ - مجله پیام زن بهمن و اسفند ۱۳۸۵، شماره ۱۷۹ و ۱۸۰، اخلاق خانوادگی و اجتماعی پیامبر(ص)،

<https://hawzah.net>

^۲ - همان

ارزش احترام به مومن

سلمان می گوید:

به حضور رسول خدا (ص) رفتم، دیدم آن حضرت به بالشی تکیه داده است، آن را به سوی من افکند و سپس فرمود: «ای سلمان! هر مسلمانی که وارد بر برادر مسلمانش گردد، و آن برادر مسلمان برای احترام وارد شده، متکائی در اختیار او بگذارد، خداوند گناهانش را می آمرزد.»^۱

ترحم بر حیوانات

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از جایی می گذشت، شتری را دید که بر در منزل، دستش بسته شده است، بدون آن که آب و علفی، جلو آن گذاشته باشند! آن پیغمبر رحمت فرمود:

«أَيْنَ صَاحِبِ هَذِهِ الرَّاحِلَةِ؟ أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ فِيهَا؟؛ صاحب این حیوان کجاست؟ آیا از عذاب الهی نمی ترسی به خاطر این رفتاری که با این حیوان کرده ای؟! یا آب و علف او را تدارک ببین و برایش مهیا کن، و یا آن را آزاد گردان تا خودش چیزی برای خوردنش بیابد.»^۲

ادب

روزی پیامبر اعظم (ص) وارد یکی از خانه های خود شد. اصحاب به محضرش مشرف شدند، به گونه ای که اتاق با وجود آنان پر شد. در این وقت جریر بن عبدالله وارد شد، اما

^۱ - سیرت پیامبر اعظم و مهربان، محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات ناصر، قم، ۱۳۸۵، ص ۱۶۵

^۲ - متقی هندی، علاءالدین، کنز العمال، ج ۹، ص ۶۷، حدیث ۲۴۹۸۳

محللی برای نشستن نیافت و در آستانه درب اتاق نشست. رسول خدا(ص) عباى خود را برداشت و به او داد و فرمود: «این عبا را زیرانداز خود قرار بده.» جریر، عبا را گرفت و آن را بوسید و بر صورت خود گذاشت و در حالی که گریه می کرد، آن را درهم پیچید و به سوی رسول خدا(ص) فرستاد و گفت: «من بر روی لباس شما نمی نشینم، امیدوارم همان گونه که مرا احترام کردید خدا شما را گرامی بدارد.» پیامبر اعظم(ص) نگاهی به طرف راست و چپ خود کرد و فرمود: «وقتی که شخص محترمی نزد شما آمد او را گرامی و محترم بدارید، و همین طور نسبت به کسی که حقی بر شما دارد، به نیکی رفتار کنید.^۱»

اویس قرنی و اطاعت مادر

گویند اویس شتربانی می کرد و از اجرت آن مخارج مادر خود را می داد. يك روز از مادر اجازه خواست که برای زیارت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه رود. مادرش گفت اجازه می دهم به شرط آنکه بیش از نصف روز در مدینه توقف نکنی. اویس حرکت کرد وقتی به خانه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید اتفاقاً ایشان هم تشریف نداشتند. ناچار اویس بعد از یکی دو ساعت توقف پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیده به یمن مراجعت کرد. چون حضرت به خانه برگشت پرسید این نور کیست که در این خانه تابیده؟ گفت شتربانی که اویس نام داشت به اینجا رسید و بازگشت. فرمود آری اویس در خانه ما این نور را به هدیه گذاشت و رفت.

^۱ - فیض کاشانی، محجبه البیضاء، ج ۳، ص ۳۷۱

درباره چنین شخصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید یفوح روائح الجنة من قبل القرن و اشوقاه الیک یا اویس القرن، نسیم بهشت از جانب یمن و قرن می وزد چه بسیار مشتاقم به دیدارت ای اویس قرنی^۱.

میانجگری

با «زبان» چه می کنی؟ جنگی به راه می اندازی تا از دور تماشاگر آن باشی؟! رفیقت را مسخره می کنی تا از خنده دیگران لذت ببری؟! ادلی را می شکنی تا دل خودت را خنک کرده باشی؟! بعضی از ماها این گونه ایم. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «افضل الصّدقة صدقة اللسان. قيل: یا رسول الله، و ما صدقة اللسان؟ قال: الشّفاة تغفّک بها الاسیر، و تحقن بها الدّم، و تجرّ بها المعروف الی اخیک، و تدفع بها الکریهة»

«برترین صدقه، صدقه زبان است. سؤال شد یا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - صدقه زبان چیست؟ فرمود: شفاعت است که از این طریق می توانی اسیر را آزاد کنی، از خونریزی جلوگیری نمایی، به برادر مؤمنت نیکی برسانی و بدی را از او دفع کنی^۲».

به قدر کفاف

مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرَاعِيٍ اِبِلٍ فَبَعَثَ يَسْتَسْقِيهِ فَقَالَ اَمَّا مَا فِي ضُرُوعِهَا فَصَبُوحُ الْحَيِّ وَ اَمَّا مَا فِي اَنْبِيَتِنَا فَغَبُوفُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - اَللّٰهُمَّ اَكْثِرْ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ ثُمَّ مَرَّ بِرَاعِيٍ غَنَمٍ فَبَعَثَ اِلَيْهِ يَسْتَسْقِيهِ فَحَلَبَ لَهُ مَا فِي ضُرُوعِهَا وَ اَكْفَأَ مَا فِي اِنَائِهِ فِي اِنَاءٍ - رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَعَثَ اِلَيْهِ

^۱ - منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۴۲.

^۲ - آیین بندگی و نیایش (ترجمه عدة الداعي)، ص: ۱۱۲

بِسَاءَةٍ وَقَالَ هَذَا مَا عِنْدَنَا وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ نَزِيدَكَ زِدْنَاكَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكَفَافَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ دَعَوْتَ لِلذِّي رَدَّكَ بِدُعَاءٍ عَامَّتَنَا نُجِبُهُ وَدَعَوْتَ لِلذِّي أَسْعَفَكَ بِحَاجَتِكَ بِدُعَاءٍ كُنَّا نَكْرَهُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مَا قُلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَاللَّهِمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله به شترچرانی گذر کرد و کسی را فرستاد تا از او شیر بخواهد شتربان گفت: آنچه در پستان شترانست صبحانه قبیله است و آنچه در ظرفهاست شام ایشان است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا مال و فرزندان را زیاد کن. سپس به گوسفندچرانی گذر کرد و کس فرستاد تا از او شیر بگیرد، چوپان گوسفندها را دوشید و هر چه در ظرف داشت، در ظرف پیغمبر صلی الله علیه و آله ریخت و گوسفندی هم برای حضرت فرستاد و عرضکرد همین اندازه نزد ما بود، اگر بیشتر هم بخواهید بشما میدهم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا او را بقدر کفاف روزی ده، یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله! برای کسی که ردت کرد، دعائی فرمودی که همه ما آن را دوست داریم و برای کسی که حاجت را روا کرد دعائی فرمودی که همه ما ناخوش داریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از زیادی که دل را مشغول دارد بار خدایا بمحمد و آل محمد بقدر کفاف روزی کن.^۲

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۴۱

^۲ - أصول الکافی / ترجمه مصطفوی؛ ج ۳؛ ص ۲۱۰

«الْكَفَافُ مِنَ الْقُوَّةِ: الذی علی قدر نفقته لا فضل فیها و لا نقص»^۱

کفاف در روزی یعنی: به قدری باشد که نه زیادی بیاید و نه کم باشد

پاسخ دادن بدی با خوبی

انس بن مالک می گوید: من در حضور پیامبر صلی الله علیه و اله بودم، عبايي که حاشیه زبری داشت، بر دوشش بود. یک نفر بادیه نشین آمد و عباي آن حضرت را گرفت و محکم کشید، آن گونه که زبری عبا، گردن مبارک حضرت را خراشید. سپس آن مرد گستاخانه گفت: «ای محمد! از مال خدا که در نزد توست، بر این دو شترم بار کن تا ببرم...»

پیامبر «صلی الله علیه و اله» اندکی سکوت کرد و سپس فرمود: «مال، مال خداست و من، بنده خدا هستم». آن گاه فرمود: «ای اعرابی! آیا در مقابل این آسیبی که به من رساندی، به تو آسیب برسانم؟!» اعرابی گفت: «نه» پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «چرا؟» اعرابی گفت: «زیرا تو، بدی را با بدی دفع نمی کنی.» پیامبر «صلی الله علیه و اله» از سخن او خندید و سپس دستور داد بر یکی از شتران او، جو و بر دیگری، خرما بار کردند و به او دادند.^۲

^۱ - لسان العرب، ج ۹، ص: ۳۰۶

^۲ - محدث قمی، سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، ترجمه محمدی اشتهدادی، ص ۱۴

خشمگین نشدن

روزی مردی مقابل رسول خدا (ص) ایستاد و از ایشان پرسید: «ای پیامبر خدا! دین چیست؟» فرمود: «خوش اخلاقی». مرد دوباره از سمت چپ ایشان آمد و همان پرسش را مطرح کرد و حضرت نیز دوباره فرمود: «خوش اخلاقی». این بار مرد از پشت سر ایشان آمد و همان سوال را پرسید. رسول خدا (ص)، به او نگاه کرد و فرمود: «آیا دین را نمی فهمی؟ دین آن است که خشمگین نشوی!»^۱

سفارش به همسایه ها

یکی از مردان انصار نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: «از فلانی خانه ای خریده ام. اما نزدیک ترین همسایه ام کسی است که از او هیچ خیری امید ندارم و از شرش هم در امان نیستم». رسول خدا (ص) به امام علی (ع)، سلمان و ابوذر دستور داد که از طرف ایشان به بلندترین صدا، سه بار اعلام کنند که: «لا ایمان لمن لم یامن جاره بوائقه» (هرکس همسایه اش از شر او در امان نباشد، ایمان ندارد). آنها نیز اعلام کردند.^۲

^۱ - بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۳.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۴۸۷.

انفاق و بخشش

روزی فردی خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و تقاضای کمک کرد. ایشان فرمود: «اکنون چیزی ندارم، اما به حساب من خرید کن و وقتی چیزی به دستم رسید، بهای آن را می پردازم». عمر که شاهد ماجرا بود، به ایشان گفت: «ای پیامبر خدا! به او بخشش کردی، در حالی که خدا آنچه در توان تو نیست، بر تو تکلیف نکرده است؟!». رسول خدا (ص) از سخن او ناخشنود شد.

یکی از انصار که آنجا حاضر بود، گفت: «ای پیامبر خدا (هر چه می خواهی) انفاق کن و از خدا درباره ی فقر و نداری خود نترس». تبسم در چهره ی رسول خدا (ص) مشهود شد و فرمود: «از سوی خدا به همین شیوه مامور شده ام.^۱»

کار و تلاش

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با جمعی از اصحاب در محلی حضور داشتند. در آن میان، چشمان آنان به جوانی نیرومند و زیبا اندام افتاد که در اول صبح به کار اشتغال داشت. یاران پیامبر گفتند: اگر این جوان نیرومند، نیرو و انرژی خود را در راه خدا مصرف می کرد، چقدر شایسته ستایش بود. حضرت فرمودند:

این سخن را مگویید. اگر این جوان برای تأمین معاش می کوشد و انگیزه او بی نیازی از دیگران است، در راه خدا قدم برداشته. اگر هدف او پذیرایی از پدر و مادر ناتوان خود

^۱ - ابو عیسی محمد الترمذی (صاحب سنن ترمذی)، الشمایل المحمدیه، ص ۲۹۴

باشد، باز هم در راه خدا کار می کند. اگر هم مقصود او سر و سامان دادن به خانواده و فرزندانش باشد، او به راه خدا رفته و انگیزه مقدسی دارد^۱.

^۱ - فیض کاشانی، المحجبه البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۵.



علاقه شدید رسول الله صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام مورد علاقه ی شدید و لطف و مرحمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده به همین جهت به کرات می فرمود: «اللهم انی احب حسنا فاحبه و احب الله من یحبه.»^۱

خداوندا من حسن را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار و هر که حسنم را دوست بدارد خداوند او را دوست می دارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شد، دست حسنم را گرفت و او را به سینه خویش چسباند و فرمود: «بأبی انت و امی من أحنی فلیحب هذا»^۲

پدرم و مادرم فدای تو باد هر که مرا دوست دارد پس این (حسینم) را نیز دوست بدارد.

علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام

زید بن أرقم می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد مشغول خطابه و سخن گفتن بود که امام حسن علیه السلام در حالی که طفل و صغیر بود و لباس بلندی به تن داشت وارد مسجد شد و در برابر چشم پیامبر به زمین افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطبه را قطع کرد و با سرعت از منبر پایین آمد، مردم امام حسن علیه

^۱ - احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۱۱، ص: ۲۷

^۲ - احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۲۶، ص: ۴۰۴

السلام را از روی زمین بلند کردند و به دست مبارك پیامبر دادند. رسول الله او را بر دوش خود گذاشت و نوازش کرد و دوباره به منبر رفت و ادامه سخن داد^۱

جواب فحاشی با کرامت حسنی

امام مجتبی علیه السلام از راهی سواره می گذشت، مردی از اهل شام با آن حضرت مصادف شد و بدون مقدمه شروع به ناسزاگفتن نسبت به آن بزرگوار نمود، ولی امام علیه السلام هیچ عکس العملی نشان نداد تا اینکه آن مرد هر چه خواست گفت. آنگاه امام پیش رفته و با تبسم به او فرمود: اگر اجازه دهی ترا راضی می کنم، چنانچه چیزی بخواهی به تو خواهم داد، اگر راه را گم کرده ای من نشانت دهم، اگر احتیاج به باربر داری من اسباب و بار ترا به وسیله ای به منزل می رسانم، اگر گرسنه ای ترا سیر کنم، اگر احتیاج به لباس داری ترا می پوشانم، اگر فقیری بی نیازت کنم، اگر احتیاج به لباس داری ترا می پوشانم، اگر فقیری بی نیازت کنم، اگر فراری هستی ترا پناه می دهم، هر آینه حاجتی داشته باشی بر می آورم چنانچه اسباب و همسفران خود را به خانه ما بیاوری برایت بهتر است زیرا ما اسباب پذیرایی کافی در اختیار می گذاریم. مرد شامی از شنیدن این سخنان گریه اش گرفت و گفت: «أشهد انك خلیفه الله فی أرضه» گواهی می دهم که تو خلیفه خدا روی زمینی تو و پدرت ناپسندترین مردم در نزد من بودید، اینک محبوبترین خلق در نظرم شدید، آنچه به همراه خویش در مسافرت آورده بود به خانه آن

^۱ - شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص: ۲۷

حضرت منتقل کرد، میهمان ایشان شد تا موقعی که از آن خارج گردید و اعتقاد به ولایت حضرت پیدا کرد.^۱

ادب طعام خوردن

روزی امام حسن علیه السلام مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت، هر لقمه ای که می خوردند، لقمه ای جلوی سگ می انداختند. مردی گفت: «ای فرزند رسول خدا! اجازه دهید این حیوان را دور کنم.» امام فرمود: «دَعَهُ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ أَنَا أَكَلْتُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ؛ نه، رهاش کنید! من از خدا شرم می کنم که جاننداری به صورت من نگاه کند و من در حال غذا خوردن باشم و به او غذا ندهم.»^۲

رسیدگی به امور مردم

روی آن رجلا دفع إليه رقعة في حاجة فقال له: حاجتك مقضية، فقيل له: يا ابن رسول الله، لو نظرت في رقعته ثم رددت الجواب على قدر ذلك، فقال: أخشى أن يسألني الله عن ذلِّ مقامه حتى أقرأ رقعته.^۳

هرگز دیده نشد که کسی به امام نامه ای در مورد حاجتی بدهد مگر اینکه حضرت جواب میداد: حاجتت برآورده است: گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله

^۱ - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۱۹

^۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.

^۳ - احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۱۱، ص: ۱۴۱

کاش در نامه اش می نگریستی و به اندازه حاجتش می دادی. حضرت فرمود: می ترسم خدا از من درباره مدت زمانی که رو برویم خوار ایستاده تا نامه اش را بخوانم سؤال کند

تقسیم اموال

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ عَنِ الْحَلِيِّ سَأَلَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ فَضْلِ الْمَشِيِّ فَقَالَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى نَعَلًا وَ نَعَلًا وَ ثُوبًا وَ ثُوبًا وَ دِينَارًا وَ دِينَارًا وَ حَجَّ عَشْرِينَ حَجَّةً مَاشِيًا عَلَى قَدَمَيْهِ^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام تمام اموالش را حتی کفش و لباس و دینارهایش را سه بار با خدا تقسیم کرد بیست بار با پای پیاده حج انجام داد.

مهمان نوازی

وَ مِنْهَا مَا زَوَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ الْمَدَائِنِي قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَ حُجَّاجًا فَفَاتَهُمْ أَنْقَالُهُمْ فَجَاعُوا وَ عَطَشُوا فَمَرُّوا بِعَجُوزٍ فِي خِيَاءٍ لَهَا فَقَالُوا هَلْ مِنْ شَرَابٍ فَقَالَتْ نَعَمْ فَأَنَّا حُوا بِهَا وَ لَيْسَ لَهَا إِلَّا شَوِيهَةٌ فِي كَسْرِ الْخَيْمَةِ فَقَالَتْ احْلُبُوهَا وَ امْتَدِّقُوا لَبَنَهَا فَفَعَلُوا ذَلِكَ وَ قَالُوا لَهَا هَلْ مِنْ طَعَامٍ قَالَتْ لَا إِلَّا هَذِهِ الشَّاةُ فَلْيَذْبَحْنَهَا أَحَدُكُمْ حَتَّى أَهْيَيْ لَكُمْ شَيْئًا تَأْكُلُونَ فَقَامَ إِلَيْهَا أَحَدُهُمْ فَذَبَحَهَا وَ كَشَطَهَا ثُمَّ هَيَّاتْ لَهُمْ طَعَامًا فَأَكَلُوا ثُمَّ أَقَامُوا حَتَّى أَتَرَدُوا فَلَمَّا ازْتَحَلُوا قَالُوا لَهَا نَحْنُ نَفَرٌ مِنْ فُرَيْشٍ نُرِيدُ هَذَا الْوَجْهَ فَإِذَا رَجَعْنَا سَالِمِينَ فَأَلَمِي بِنَا فَإِنَّا صَانِعُونَ إِلَيْكَ خَيْرًا ثُمَّ ازْتَحَلُوا وَ أَقْبَلْ زَوْجَهَا وَ أَحْبَبْتَهُ عَنِ الْقَوْمِ وَ الشَّاةِ

^۱ - وسائل الشیعة؛ ج ۹؛ ص ۴۸۰

فَعَضِبَ الرَّجُلُ وَقَالَ وَيْحَكَ تَدْبَحِينَ شَاتِي لِأَقْوَامٍ لَا تَعْرِفِينَهُمْ ثُمَّ تَقُولِينَ نَفَرٌ مِنْ قُرَيْشٍ ثُمَّ بَعْدَ مُدَّةٍ أَلْبَجَأْتَهُمُ الْحَاجَةَ إِلَى دُخُولِ الْمَدِينَةِ فَدَخَلَهَا وَجَعَلَا يَنْقُلَانِ الْبُعِيرَ إِلَيْهَا وَيَبِيعَانِهِ وَ يَعْيشَانِ مِنْهُ فَفَمَرَّتِ الْعَجُوزُ فِي بَعْضِ سِكَكِ الْمَدِينَةِ فَإِذَا الْحَسَنُ ع عَلَى بَابِ دَارِهِ جَالِسٌ فَعَرَفَ الْعَجُوزُ وَ هِيَ لَهُ مُنْكَرَةٌ فَبَعَثَتْ غَلَامَهُ فَرَدَّهَا فَقَالَ لَهَا يَا أُمَّةَ اللَّهِ تَعْرِفِينِي قَالَتْ لَا قَالَ أَنَا ضَيْفُكَ يَوْمَ كَذَا فَقَالَتْ الْعَجُوزُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَأَمَرَ الْحَسَنُ ع فَاشْتَرَى لَهَا مِنْ شَاءِ الصَّدَقَةِ أَلْفَ شَاةٍ وَ أَمَرَ لَهَا بِأَلْفِ دِينَارٍ وَ بَعَثَ بِهَا مَعَ غَلَامِهِ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ بِكُمْ وَصَلِّكَ أَخِي الْحَسَنُ فَقَالَتْ بِأَلْفِ شَاةٍ وَ أَلْفِ دِينَارٍ فَأَمَرَ لَهَا بِمِثْلِ ذَلِكَ ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ غَلَامِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ع فَقَالَ بِكُمْ وَصَلِّكَ الْحَسَنُ وَ أَلْفِي شَاةٍ وَ أَلْفِي دِينَارٍ وَ قَالَ لَوْ بَدَأَتْ بِي لَأَتَعَبْتُهُمَا فَرَجَعَتْ الْعَجُوزُ إِلَى زَوْجِهَا بِذَلِكَ^۱.

در سفری که امام حسن (ع) همراه امام حسین (ع) و عبدالله بن جعفر به حج می رفتند، شتری که بار آذوقه بر آن بود، گم شد و آنها در میانه راه، گرسنه و تشنه ماندند. در این هنگام، متوجه خیمه ای شدند که در آن پیرزنی تنها زندگی می کرد. از او آب و غذا خواستند. پیرزن نیز که انسان مهربان و میهمان نوازی بود، تنهاگوسفندی را که داشت دوشید و گفت: «برای غذا نیز آن را ذبح کنید تا برای شماغذایی آماده کنم.» امام نیز آن گوسفند را ذبح کرد و وزن آن، غذایی برای ایشان درست کرد. آنان غذا را خوردند و پس از صرف غذا از وی تشکر کردند و گفتند: «ما افرادی ازقریش هستیم که به حج می رویم. اگر به مدینه آمدی نزد ما بیا تا میهمان نوازی ات را جبران کنیم.» سپس از زن خداحافظی

^۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۴۳؛ ص ۳۴۸

کردند و به راه خویش ادامه دادند. شب هنگام، شوهر زن به خیمه اش آمد و او داستان میهمانی را برایش بازگفت. مرد، خشمگین شد و گفت: «چگونه در این برهوت، تنها گوسفندی را که همه دارایمان بود برای کسانی کشتی که نمی شناختی؟»

مدتها از این جریان گذشت تا اینکه بادیه نشینان به سبب فقر و خشکسالی به مدینه سرازیر شدند. آن زن نیز همراه شوهرش به مدینه آمد. در یکی از همین روزها، امام مجتبی (ع) همان پیرزن را در کوچه دید و فرمود: «یا أُمَّةَ اللَّهِ اَتَعْرِفِیْنِی؟ ای کنیز خدا! آیا مرا می شناسی؟» گفت: «نه.» فرمود: «من همان کسی هستم که مدتها پیش، همراه دو نفر به خیمه ات آمدم. نامم حسن بن علی است.» پیرزن خوشحال شد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدای تو باد!» امام به پاس فداکاری و پذیرایی او، هزار گوسفند و هزار دینار طلا به او بخشید و او را نزد برادرش حسین (ع) فرستاد. او نیز همین مقدار به او گوسفند و دینار طلا بخشید و وی را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله نیز به پیروی از پیشوایان خود، همان مقدار را به آن پیرزن بخشید. حضرت با این سپاسگزاری، هم از میهمان غریبی پذیرایی کرد و هم جایگاه و ارزش میزبانی او را به سبب عمل نیکویش، پاس داشت.^۱

صلح با معاویه چرا؟

از ابو العلاء خفاف، از ابی سعید عقیصا نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حسن بن علی بن ابی طالب عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برای چه با معاویه مداهنه و صلح نمودید و حال آن که می دانستید حق مال شما است نه مال او و نیز می دانستید که معاویه

^۱ - ترجمه آزاد

گمراه و ستمگر است؟ حضرت فرمودند: آیا بعد از پدرم علیه السلام من حجّت خدا بر مردم و امام ایشان نیستم؟ عرضه داشتم: چرا؟ فرمود: آیا مگر من نه آن کسی هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره من و برادرم فرمودند: حسن و حسین دو امام بوده چه قیام کرده و چه بنشینند؟

عرض کردم: آری همین طور است. فرمود: پس من امام بوده چه قیام کنم و چه بنشینم، ای ابا سعید به همان علّتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بنی ضمیره و بنی اشجع و با اهل مکه هنگام برگشت از حدیبیه صلح فرمودند من نیز با معاویه صلح نموده‌ام، آنها که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان صلح فرمود بنصّ کتاب کافر بودند و معاویه و اصحابش به مقتضای تأویل قرآن کافر می‌باشند، ای ابا سعید وقتی من امام از جانب خدا بودم نباید رأی مرا تخطئه کنی و عملی را که انجام داده‌ام چه مهاده و صلح بوده و چه محاربه و جنگ باشد می‌باید بپذیری اگر چه حکمت کردار من بر تو مخفی و مشتبه باشد، مگر نمی‌بینی جناب خضر علیه السلام وقتی کشتی را شکافت و جوان را کشت و دیوار را تعمیر کرد و بپا داشت موسی به غضب آمد و از کردارش سخت برآشفته، جهت غضبناک شدن موسی این بود که حکمت عمل خضر بر او مخفی بود تا آن که خضر علیه السلام آن را بازگو کرد و موسی راضی گشت، عمل و کردار من نیز همین طور می‌باشد یعنی از عمل و فعل من خرسند نبوده بلکه غضبناک هستند زیرا حکمت آن بر شما پنهان می‌باشد و آن

این است که اگر من غیر از این می‌نمودم يك نفر از شیعیان ما روی زمین باقی نمی‌ماند مگر آن که او را می‌کشتند^۱.

امام حسن علیه السلام و نماز

قَالَ وَ رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ لَيْسَ أَجْوَدَ ثِيَابِهِ فَيَقِيلُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ تَلْبَسُ أَجْوَدَ ثِيَابِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يَحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَّجَمَلُ لِرَبِّي وَ هُوَ يَقُولُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فَأَحِبُّ أَنْ أَلْبَسَ أَجْمَلَ ثِيَابِي^۲.

روایت شده از امام حسن علیه السلام هر گاه به نماز می‌ایستاد، بهترین لباسهای خود را می‌پوشید، پرسیدند: ای پسر رسول خدا! چرا بهترین لباسهایت را می‌پوشی؟ فرمود: «خدا زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد، و من برای پروردگارم خود را می‌آرایم»، خدا فرموده است: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ به هنگام خواندن هر نماز (و انجام دادن هر عبادت، و در نماز جمعه و نماز عید)، آراسته باشید (و جامه‌های تمیز بپوشید، و سر و وضع و لباس خود را مرتب کنید)؛ این است که دوست دارم (به هنگام عبادت)، بهترین جامه‌هایم را بپوشم^۳.

^۱ - علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی؛ ج ۱؛ ص ۶۸۳-۶۸۵

^۲ - وسائل الشیعة؛ ج ۴؛ ص ۴۵۵

^۳ - الحیة / ترجمه احمد آرام؛ ج ۵؛ ص ۸۹

شیعه حقیقی

قَالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عِزِّيٍّ مِنْ شِيعَتِكَ فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عِزِّيٍّ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ لَنَا فِي أَوْامِرِنَا وَرَوَاجِرِنَا مُطِيعاً فَقَدْ صَدَقْتَ وَإِنْ كُنْتَ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَلَا تَزِدْ فِي ذُنُوبِكَ بِدَعْوَاكَ مَرْتَبَةً شَرِيفَةً لَسْتُ مِنْ أَهْلِهَا لَا تَقُلْ لَنَا أَنَا مِنْ شِيعَتِكَ وَ لَكِنْ قُلْ أَنَا مِنْ مُوَالِيكُمْ وَ مُجِيبِيكُمْ وَ مُعَادِي أَعْدَائِكُمْ وَ أَنْتَ فِي خَيْرٍ وَ إِلَيَّ خَيْرٌ^۱

مردی به حسن بن علی علیهما السلام عرض کرد: من از شیعیان شما هستم، امام حسن فرمود: ای بنده خدا اگر از اوامر و نواهی ما اطاعت کنید راست می‌گویند و اگر بر خلاف این باشید بر گناهان خود اضافه نکنید و مدعی این مقام عالی که اهلیت آن را ندارید نشوید و نگویند من از شیعیان شما می‌باشم و با دشمنان شما دشمنم که در این جا خیر خواهید دید.^۲

دنیا زندان مؤمن بهشت کافر

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شستشو، لباسهای نو و پاکیزه ای پوشید و عطر زد. در کمال عظمت و وقار از منزل خارج شد. به طوری که سیمای جذابش هر بیننده را به خود متوجه می ساخت، در حالی که گروهی از یاران و غلامان آن حضرت در اطرافش بودند. از کوچه های مدینه می گذشت ، ناگاه با پیرمرد یهودی که فقر او را از پای در آورده و پوست به استخوانش چسبیده، تابش خورشید چهره اش را سوزانده بود. مشک

^۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۶۵؛ ص ۱۵۶

^۲ - ایمان و کفر (ترجمه کتاب ایمان و الکفر بحار الأنوار جلد ۶۴ / ترجمه عطاردی)؛ ج ۱؛ ص ۲۸۰

آبی به دوش داشت و ناتوانی اجازه راه رفتن به او نمی داد، فقر و نیازمندی شربت مرگ را در گامش گوارا نموده بود، حالش هر بیننده را دگرگون می ساخت، حضرت را در آن جلال و جمال که دید گفت: خواهش می کنم لحظه ای بایست و سخنم را بشنو! امام علیه السلام ایستاد. یهودی: یابن رسول الله! انصاف بده! امام: در چه چیز؟ یهودی: جدت رسول خدا می فرماید: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. اکنون می بینم که دنیا برای شما که در ناز و نعمت به سر می بری، بهشت است و برای من که در عذاب و شکنجه زندگی می کنم، جهنم است. و حال آن که تو مؤمن و من کافر هستم.

امام فرمود: ای پیرمرد! اگر پرده از مقابل چشمانت برداشته شود و ببینی خداوند در بهشت چه نعمتهایی برای من و برای همه مؤمنان آفریده، می فهمی که دنیا با این همه خوشی و آسایش برای من زندان است، و نیز اگر ببینی خداوند چه عذاب و شکنجه هایی برای تو و برای تمام کافران مهیا کرده، تصدیق می کنی که دنیا با این همه فقر و پریشانی برایت بهشت وسیع است. پس این است معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.^۱

حیا از موجودات آب

برای گردش و تفریح به ساحل فرات رفته بودند. آب صاف و زلال فرات، روی سنگ ها و شن ها موج می زد. فرمود: «اگر لباس شنا داشتم، داخل آب می شدم و آب تنی می کردم.» گفت: «من دارم و آن را در اختیار شما می گذارم.» فرمود: «پس خودت چه می

^۱ - بحارالانوار ج ۴۳، ص ۳۴۶ به نقل از کتاب داستان های بحارالانوار

پوشی؟» گفت: «من همین طوری به داخل آب می روم.» فرمود: «این همان کاری است که من اصلاً دوست ندارم و خوشم نمی آید. از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: در داخل آب موجودات زنده ای است که باید از آنها شرم کنید و به احترام آنان، بدون پوشش مناسب به داخل آب نروید.»^۱

^۱ - عطاردی، مسند امام مجتبی (ع)، ص ۷۹۷.



امت عاشورایی و خطاب رضوی

امام رضا(ع): مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، يَجْعَلُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ هَرِ كَه عَاشُورَا رَوْز مُصِيبَتِ وَ اَنْدَوَه وَ گَرِيَه اش باشد، خدایوند رَوْز قِيَامَتِ رَا رَوْز شَادِي وَ سُرُورِش مِي گَرْدَانَد.

درخواست کردن از امام

روزی در مجلس حضرت رضا علیه السلام که جمع بسیاری بودند و از حلال و حرام و مسائل دیگر می‌پرسیدند، مردی وارد شد و خود را از دوستان آن حضرت و پدراناش معرفی کرد و اظهار داشت که در بازگشت از حج، نفقه و پولش را گم کرده است و درخواست کمک کرد. پس از رفتن مردم و خلوت شدن مجلس، حضرت به اندرون رفت و پس از مدتی پشت درآمد و دستش را از بالای در بیرون آورد و پرسید: آن مرد خراسانی کجاست؟ گفت: من همین جايم. حضرت دو دست دینار به او داد. پس از رفتن وی، یکی از حاضران پرسید:

ای پسر پیامبر! با آنکه هدیه شما زیاد بود، چرا خود را از او پنهان داشتید؟ فرمود: از ترس اینکه مبادا خفت و خواری درخواست کردن را در چهره‌اش ببینم!^۲

^۱ - میزان الحکمه، ح ۱۳۰۱۱

^۲ - زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام (ترجمه جلد ۴۹ بحار الأنوار)، ص: ۹۲-۹۳

عملی که امام را ناراحت کرد

عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ: أَكَلَ الْعِلْمَانُ يَوْمًا فَاكِهَةً فَلَمْ يَسْتَقْصُوا أَكْلَهَا وَرَمَوْا بِهَا فَقَالَ لَهُمْ أَبُو الْحَسَنِ ع سُبْحَانَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ اسْتَغْنَيْتُمْ فَإِنَّ أَنَا لَمْ يَسْتَعْنُوا أَطْعَمُوهُ مَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ^۱

یاسر خادم گفت: غلامان رضا علیه السلام مشغول میوه خوردن بودند و نیم خورده میوه را میبنداختند حضرت رضا علیه السلام بآنها فرمود سبحان الله اگر شما بی نیاز هستید گروهی هستید که باین میوه احتیاج دارند بدهید به آنان که احتیاج دارند.^۲

دعای امام رضا علیه السلام در قنوت نماز

فِي قُنُوتِ ظَهْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مَا رَوَاهُ مُقَاتِلُ بْنُ مُقَاتِلٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَاعُ أَي شَيْءٍ تَقُولُونَ فِي قُنُوتِ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ قَالَ قُلْتُ مَا يَقُولُ النَّاسُ فَقَالَ لِي لَا تَقُلْ كَمَا يَقُولُونَ وَ لَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَ خَلِيفَتَكَ بِمَا أَصْلَحْتَ أَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ حَفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَ أَيْدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِكَ وَ اسْلُكْهُ [وَ اسْلُكْ] مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رُصْدًا يَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَبَدَلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْبُدُكَ لَا يَشْرِكُ بِكَ شَيْئًا وَ لَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ وَ لِيكَ سُلْطَانًا وَ انْذَنْ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۳

^۱ - بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج ۴۹ ؛ ص ۱۰۲

^۲ - زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار) ؛ ص ۹۳

^۳ - جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع ؛ ص ۴۱۳

پیام امام رضا علیه السلام

و رُوِيَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ أَلْبِغْ عَنِّي أَوْلِيَايَ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا وَ مُرْهُمْ بِالصَّدْقِ فِي الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مُرْهُمْ بِالسُّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِمْ وَ إِقْبَالَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْمُرَاوَرَةَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَةٌ إِلَى وَ لَا يَسْتَعْلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِيقِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا فَإِنِّي آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ أَسْحَطَ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَايَ دَعَوْتُ اللَّهَ لِيَعَذَّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ كَانَ فِي الْأَجْرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ* وَ عَرَّفَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِمُحْسِنِهِمْ وَ تَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِهِ أَوْ آذَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَايَ أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سُوءًا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ فَإِنْ رَجَعَ وَ إِلَّا نَزَعَ رُوحَ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ وَ خَرَجَ عَنْ وَلايَتِي وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبًا فِي وَلايَتِنَا وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ^۱

به روایتی از امام رضا (علیه السلام) که فرمود:

ای عبد العظیم سلام مرا به دوستانم برسان و بگو به آنان که شیطان را بر خود راه ندهند و فرمانشان بده براستی در حدیث، و اداء امانت و بگو ترك کنند جدال را و خاموش باشند از آنچه سودیشان ندارد، و به هم رو آورند و با هم دیدار کنند که مایه نزدیکی بمن است، و همدیگر را تکه پاره نکنند که من سوگند خوردم با خود هر که چنین کند و یکی از دوستانم را به خشم آورد دعا کنم تا خدا او را در دنیا بسختی عذاب کند و در دیگر سرا از زیانکاران باشد، و بآنها بفهمان که خدا نیکان را آمرزد و از بدکارانشان درگذرد جز آنکه برایم شریکی

^۱ - الإختصاص ؛ النص ؛ ص ۲۴۷

آورد (یعنی در امامت) یا بیازارد یکی از دوستانم را، یا بدی او را در دل گیرد که خدا او را نیامرزد، تا برگردد و اگر برگشت که خوب و گر نه ایمان را از دلش برکند، و از ولایت من بدر شود، و بهره‌ای از ولایت ما ندارد و پناه بخدا از این وضع^۱.

تلاش برای روزی

امام رضا «علیه السلام»: «إِنَّ الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ، يَكْفَى بِهِ عِيَالَهُ، أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

آن کس که در پی به دست آوردن مالی بیش است تا با آن کفاف زندگی خانواده خود را فراهم آورد، اجر او از کسی که در راه خدا جهاد می‌کند بالاتر است^۲.

مانند رسول خدا (ص)

ابن علوان می‌گوید: در خواب دیدم که کسی می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به بصره آمده اند!» پرسیدم: «کجا هستند؟» گفت: «در خانه ی فلانی». رفتم و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که نشسته اند و اصحابشان همراه آن حضرت اند. در مقابل پیامبر طبقی از رطب بود. ایشان مرا که دیدم مشتی رطب برداشت و به من مرحمت کرد. آن‌ها را شمردم؛ هجده دانه بود. از خواب برخاستم ...

^۱ - آداب معاشرت (ترجمه جلد ۷۱ و ۷۲ بحار الأنوار)، ج ۱، ص: ۱۴۸

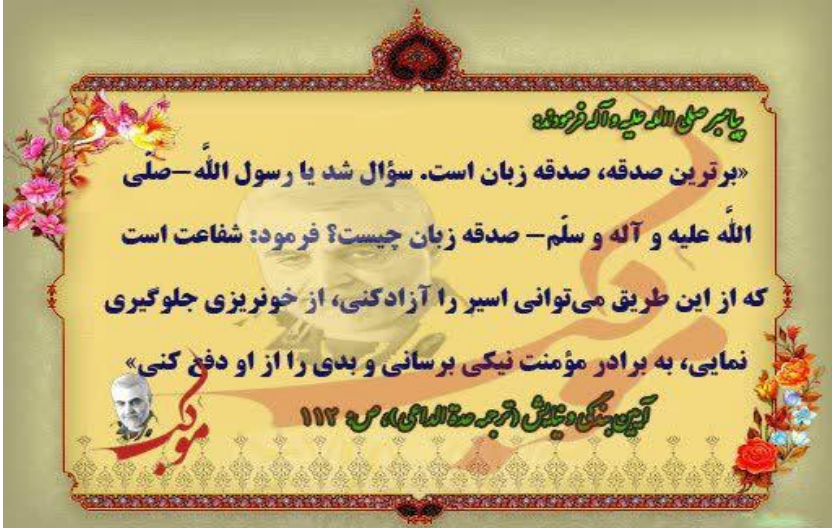
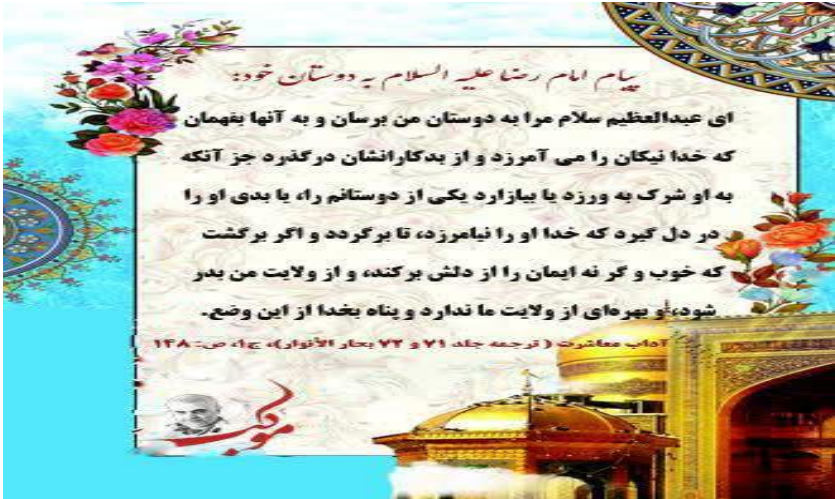
^۲ - الحیة / ترجمه احمد آرام؛ ج ۵؛ ص ۳۶

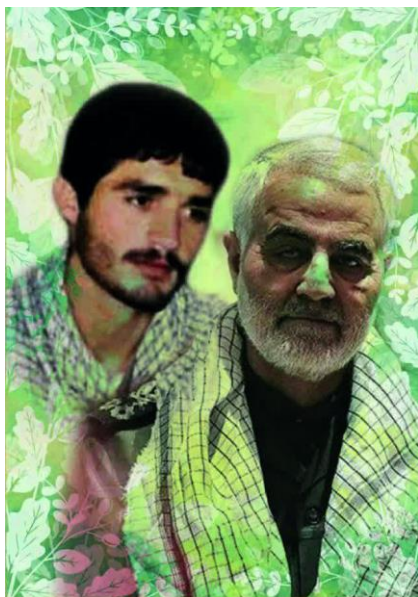
شنیدم که امام رضا علیه السلام به بصره آمده اند، پرسیدم: «کجا هستند؟» گفتند: «در خانه ی فلانی». رفتم و ایشان را در همان جایی دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیده بودم. یارانش با او بودند و نزد آن حضرت طبقی رطب بود. امام رضا علیه السلام مرا که دیدند، مستی رطب برداشتند و به من دادند، شمردم؛ هجده دانه بود. گفتم: «کاش بیشتر بدهید!» فرمودند: «اگر جدم بیشتر داده بود، من هم می دادم!»

^۱ - عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۴

پیوست

نمونه های از عکس نوشته های این دفتر





شهید یوسف الهی هرمز حاج قاسم سلیمانی کیست؟

وی در خانواده‌ای فرهنگی بزرگ شد و همه فرزندان از همان کودکی با حضور در مساجد و جلسات مذهبی با اسلام و قرآن آشنا می‌شدند و علاقه زیاد وار تباط عمیق شهید محمد حسین یوسف الهی بانهج البلاغه نیز ریشه در همین دوران داشته است.

شهید محمد حسین یوسف الهی در زمان جنگ ایران و عراق در لشکر ۴۱ ثارالله و در واحد اطلاعات و عملیات مشغول به فعالیت و بعدها نیز به عنوان جانشین فرمانده این واحد انتخاب شد.

این شهید بزرگوار در طول جنگ تحمیلی، پنج مرتبه به شدت مجروح شد و در نهایت در عملیات والفجر هشت در بیست و هفتم بهمن ماه سال ۱۳۶۴ به دلیل مصدومیت حاصل از بمب‌های شیمیایی در بیمارستان لبافی نژاد شهر تهران به شهادت رسید.



عظمت زینب زاهدت عالمات

امام سجاد علیه السلام خطاب به
حضرت زینب (سلام الله علیها):

يَا عَمَّةُ.. أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ

مُعَلِّمَةٌ فَهَمَّةٌ غَيْرُ مَفْهَمَةٌ

بحمد الله که تو عالم و دانا به

حقایق احوال اهل دنیائی و

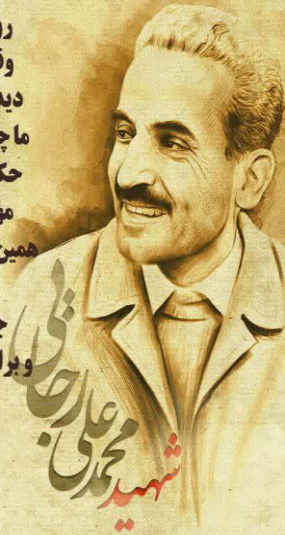
محتاج به تعلیم و تفهیم نیستی.

الإحتجاج علی أهل البغیاء (الطبرسی) / ترجمه و شرح طهرانی، ج ۱، ص ۱۵۹

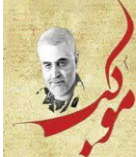


بیت المال

روزی به دیدار شهید رجایی در نهاد ریاست جمهوری رفتیم. وقتی بر حسب معمول قرار شد از ما پذیرایی شود، ناباورانه دیدم در همان استگانهای سابق و معمولی منزل خودش برای ما چای آورد. به شوخی گفتیم: اینجا نهاد ریاست جمهوری است، حکایت این استگان‌ها چیست؟ شهید رجایی در پاسخ گفت: اگر مهمان رجایی هستید، کتری و سماور و استکان و نعلبکی او همین است ولی اگر مهمان ریاست جمهوری هستید تفاوت می‌کند. شهید رجایی به مهمان خود گفته است: «ما در ریاست جمهوری همه چیز داریم، اما آنها متعلق به بیت المال است و برای مهمان شخصی و خانوادگی نمی‌توان از آنها استفاده کرد»



شهید عابری



مازید گزینی

خطبه
حضرت زینب (سلام الله علیه)
در کاخ یزید؛

ای یزید! اگر امروز ما را غنیمت خود دانستی زود باشد که این غنیمت موجب ضرر تو گردد در هنگامی که نیایی مگر آنچه را که از پیش فرستاده‌ای، و نیست خداوند بر بندگان ستم کننده، به خدا شکایت می‌کنیم و بر او اعتماد می‌نماییم. ای یزید! هر کید و مکر که داری بکن، هر کوششی که خواهی بنمای، هر جهد که داری به کار گیر، به خدا سوگند هرگز نتوانی نام و یاد ما را محو کنی، وحی ما را نتوانی از بین ببری، به نهایت ما نتوانی رسید، هرگز تنگ این ستم را از خود نتوانی زدود، رای توست و روزهای قدرت تو اندک و جمعیت تو رو به پراکندگی است، در روزی که منادی حق ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

قسمت ۶



نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک





عامل انحطاط جامعه اسلامی :
دور شدن از ذکر و دعا ، دنیا طلبی

طبق آیه شریفه [: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاه و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون عقاباً». دو عامل، عامل اصلی گمراهی و انحراف عمومی است:

یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن.

دوم «و اتبعوا الشهوات»؛ دنبال شهواتی ها رفتن؛ دنبال هوس ها رفتن و در یک جمله: **دنیا طلبی.**

هفتاد و دو سخن عاشقانی، ص ۶۴



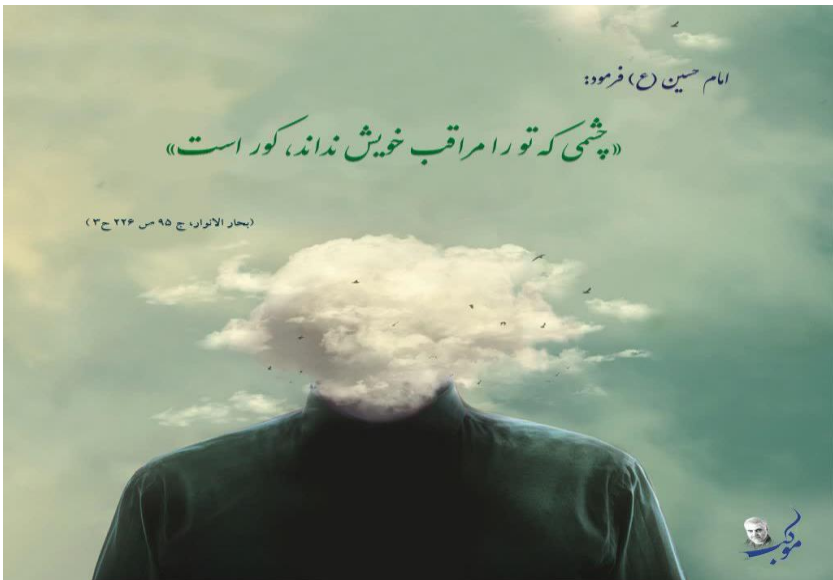
امام حسن علیه السلام

تعلیم و تعلم

عَلَّمَ النَّاسَ عِلْمَكَ وَ تَعَلَّمَ عِلْمَ غَيْرِكَ

مردم را با دانست، دانش بیاموز و خود نیز دانش دیگران را فراگیر.

بحار الانوار - ط - بیروت (۱) ، ج ۷۵ ، ص ۱۱۱ ، ح ۶۳



فهرست منابع

- قرآن
 - صحیفه سجادیه
- ۱- ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲ جلد، انتشارات مؤمنین - ایران؛ قم، چاپ اول، ۱۳۸۰.
 - ۲- ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، ۱ جلد، کتابچی - تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
 - ۳- ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ۱ جلد، دار الشریف الرضی للنشر - قم، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
 - ۴- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ۱ جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق.
 - ۵- ابن شعبه، حسن بن علی - کمره ای، محمد باقر، تحف العقول / ترجمه کمره ای، ۱ جلد، کتابچی - تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
 - ۶- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ۴ جلد، علامه - قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.
 - ۷- ابن طاووس، علی بن موسی، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ۱ جلد، دار الرضی - قم، چاپ اول، ۱۳۳۰ ق.
 - ۸- اربلی، علی بن عیسی - زواره ای، علی بن حسین، کشف الغمة / ترجمه و شرح زواره ای، ۳ جلد، انتشارات اسلامیة - تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۲.

- ۹- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ۲ جلد، بنی هاشمی - تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- ۱۰- آبیاری، رضا، سیره پیامبرانه شهداء، قم، بی نا، چاپ اول ۱۳۸۹.
- ۱۱- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- ۱۲- حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی - آرام، احمد، الحیاة/ترجمه احمد آرام، ۶ جلد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۱۳- دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ۱ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- ۱۴- ره توشه راهیان نور ویژه محرم ۱۴۳۱ه.ق، «شخصیت های عاشورایی» دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۱۵- رئیسی، رضا، ستاره های بی نشان، قم، مؤسسه فرهنگی سماء، ۱۳۸۲ چاپ اول.
- ۱۶- شاه محمدی، حمیدرضا، ماه نشان، کرمان، لشکر ۴۱ ثارالله، ۱۳۷۶ چاپ اول.
- ۱۷- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، ۱ جلد، شریف رضی - قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ق/ ۱۳۷۰.
- ۱۸- عاکف، سعید، خاک های نرم کوشک، مشهد، کاتبان، ۱۳۸۴ چاپ سوم.
- ۱۹- عباسی ولدی، محمد حسین، افلاکیان زمین، ۱۰ تهران، شاهد، ۱۳۸۴ چاپ اول.
- ۲۰- عزیز، عباس، «۲۰۰ داستان از فضایل مصایب و کرامات حضرت زینب علیها السلام»، نشر سلسله، قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۱

- ۲۱- قربان، محمدعلی، هاله ای از نور، تهران، معاونت امور مطبوعاتی وزارت ارشاد اسلامی با همکاری کنگره شهدای تهران، ۱۳۷۶ چاپ اول.
- ۲۲- کتاب چمران مظلوم بود؛ خاطراتی از شهید چمران، نویسنده: علی اکبری، ناشر: یا زهرا (س)، چاپ هفتم - زمستان ۱۳۹۳.
- ۲۳- کتاب یادت باشد؛ شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی به روایت فرزانه سیاهکالی مرادی؛ همسر شهید، مصاحبه و باز نویسی: رقیه ملا حسینی، نویسنده: محمد رسول ملا حسینی.
- ۲۴- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- ۲۵- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی - خسروی، موسی، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام (ترجمه جلد ۴۹ بحار الأنوار)، ۱ جلد، اسلامیة - تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۲۶- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی - عطاردی قوچانی، عزیز الله، ایمان و کفر (ترجمه کتاب الإیمان و الکفر بحار الأنوار جلد ۶۴ / ترجمه عطاردی)، ۲ جلد، انتشارات عطارد - تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۲۷- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۸- مرعشی، قاضی نور الله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

۲۹- مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، ۱ جلد، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید - ایران
؛ قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.



کربلا

امام حسین را فقط به جنگِ روز عاشورا نباید شناخت، آن یک بخش از جهاد امام حسین است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان، بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه‌ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت.

(مقام معظم رهبری)